

رساله حقوق امام سجاد (ع)

-فهرست-

مقدمه

- ۱ - حق الله
- ۲ - حق نفس بر انسان
- ۳ - حق زبان
- ۴ - حق گوش
- ۵ - حق چشم
- ۶ - حق پا
- ۷ - حق دست
- ۸ - حق شکم
- ۹ - حق غریزه شهوت
- ۱۰ - حق نماز
- ۱۱ - حق روزه
- ۱۲ - حق صدقه
- ۱۳ - حق حجّ
- ۱۴ - حق قربانی
- ۱۵ - حق فرمانروا
- ۱۶ - حق آموزگار
- ۱۷ - حق مالک
- ۱۸ - حق رعیت
- ۱۹ - حق دانش آموز
- ۲۰ - حق همسر
- ۲۱ - حق برده و غلام
- ۲۲ - حق مادر
- ۲۳ - حق پدر
- ۲۴ - حق فرزند
- ۲۵ - حق برادر
- ۲۶ - حق مولا بر بنده آزادشده او
- ۲۷ - حق بنده آزادشده بر مولا
- ۲۸ - حق احسان کننده
- ۲۹ - حق مؤذن

- ۲۰ - حقّ امام جماعت
- ۲۱ - حق همنشین
- ۲۲ - حق همسایه
- ۲۳ - حق دوست
- ۲۴ - حق شریک
- ۲۵ - حق ثروت
- ۲۶ - حق بستانکار
- ۲۷ - حق معاشر
- ۲۸ و ۲۹ - حق طرفین دعوا
- ۴۰ - حق مستشیر
- ۴۱ - حق مشاور
- ۴۲ - حق نصیحت خواه
- ۴۳ - حق نصیحت کننده
- ۴۴ - حق بزرگسالان
- ۴۵ - حق خردسال
- ۴۶ - حق سائل
- ۴۷ - حق مسوول
- ۴۸ - حق شخص شادمان کننده
- ۴۹ - حق بدی کننده
- ۵۰ - حق هم کیش
- ۵۱ - حق اهل ذمه

بدان، خدایت رحمت کناد، که خدا را بر تو حقوقی است که در هر حرکتی که صورت دهی و هر سکونی که بر آن بمانی و به هر جایی در آیی و هر اندامی را بجنبانی و هر وسیله‌ای را به کار گیری تو را فرا گرفته است و پاره‌ای از آن حقوق مهمتر و بزرگتر از پاره‌ای دیگر است. بزرگترین حقوق که خداوند تبارک و تعالی برای خویش بر تو واجب کرده «حق الله» است که ریشه تمام حقوق است و دیگر حقوق بجزمله از آن منشعب شده است. آن گاه حقوق تو را، از سر تا پایت، به تفاوت اندام‌هایت بر خود واجب ساخته است. پس برای چشمت بر تو حقی قرار داده و گوش را بر تو حقی نهاده و برای زبانت حقی و برای پایت بر تو حقی است و برای شکمت بر تو حقی و برای عورتت نیز بر تو حقی (تعیین فرموده است). این هفت اندام توست که با آنها کار می‌کنی. آن گاه (خداوند) عز و جل برای اعمالت نیز بر تو حقوقی مقرر داشته، پس برای نمازت بر تو حقی قرار داده و برای روزه‌ات بر تو حقی و برای زکاتت بر تو حقی و برای قربانی‌ات بر تو حقی و برای همه اعمال (عبادی دیگر) بر تو حقی معین کرده است. سپس دامنه حقوق از تو به دیگران، (یعنی) صاحبان حقوق واجب بر تو گسترده شود، و واجبتین آنها بر تو حقوق پیشوایان توست و سپس حقوق رعیت تو و سپس حقوق خویشانت، این است حقوقی که دیگر حقوق از آنها سرچشمه گیرد. حقوق پیشوایان سه گونه است: واجبتین آنها بر تو حق کسی است که تو را به سلطه (و توانمندی شرعی) اداره می‌کند. سپس آنکه به دانش آموختن تو را می‌پرورد و سپس آنکه به مالکیت تو را اداره می‌کند. و هر مدیر و سرپرستی امام (و پیشوا) است. و حقوق رعیت تو (که به نوعی زیر سرپرستی تو هستند) سه گونه است: واجبتین آنها حق کسی است که تو به سلطه و فرمانروایی بر او سرپرستی داری، سپس حق کسی است که به دانش آموختن بر او سرپرستی داری؛ چه نادان، رعیت (و زیر سرپرستی) داناست، و

اعْلَمَ رَحِمَكَ اللَّهُ أَنْ يَلَّهَ عَلَيْكَ حُقُوقًا مُحِيطَةً بِكَ فِي كُلِّ حَرَكَةٍ تَحْرُكُهَا أَوْ سَكَنَةٍ سَكَنَتْهَا أَوْ مَنْزِلَةٍ نَزَلَتْهَا أَوْ جَارِحَةٍ قَلَبَتْهَا وَ أَلَةٍ تَصَرَّفَتْ بِهَا بَعْضُهَا أَكْبَرُ مِنْ بَعْضٍ وَ أَكْبَرُ حُقُوقِ اللَّهِ عَلَيْكَ مَا أَوْجَبَهُ لِنَفْسِهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مِنْ حَقِّهِ الَّذِي هُوَ أَصْلُ الْحُقُوقِ وَ مِنْهُ تَفَرَّعَ ثُمَّ أَوْجَبَهُ عَلَيْكَ لِنَفْسِكَ مِنْ قَرْنِكَ إِلَى قَدَمِكَ عَلَى اخْتِلَافِ جَوَارِحِكَ فَجَعَلَ لِنَفْسِكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَ لِسَمْعِكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَ لِلسَّانِكِ عَلَيْكَ حَقًّا وَ لِوَجْهِكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَ لِجِلْدِكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَ لِوَجْهِكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَ لِفَرْجِكَ عَلَيْكَ حَقًّا فَهَذِهِ الْجَوَارِحُ السَّبْعُ الَّتِي بِهَا تُكُونُ الْأَفْعَالُ ثُمَّ جَعَلَ عَزَّ وَ جَلَّ لِأَفْعَالِكَ عَلَيْكَ حُقُوقًا فَجَعَلَ لِصَلَاتِكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَ لِصَوْمِكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَ لِصَدَقَاتِكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَ لِهُدْيِكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَ لِأَفْعَالِكَ عَلَيْكَ حَقًّا ثُمَّ تَخْرُجُ الْحُقُوقُ مِنْكَ إِلَى غَيْرِكَ مِنْ دَوِي الْحُقُوقِ الْوَاجِبَةِ عَلَيْكَ وَ أَوْجَبَهَا عَلَيْكَ حُقُوقُ أَيْمَتِكَ ثُمَّ حُقُوقُ رَعِيَّتِكَ ثُمَّ حُقُوقُ رَحِمِكَ فَهَذِهِ حُقُوقٌ يَتَسَعَّبُ مِنْهَا حُقُوقٌ فَحُقُوقُ أَيْمَتِكَ ثَلَاثَةٌ أَوْجَبَهَا عَلَيْكَ حَقٌّ سَائِسُكَ بِالسُّلْطَانِ ثُمَّ سَائِسُكَ بِالْعِلْمِ ثُمَّ حَقٌّ سَائِسُكَ بِالْمَلِكِ وَ كُلُّ سَائِسِ إِمَامٍ وَ حُقُوقُ رَعِيَّتِكَ ثَلَاثَةٌ أَوْجَبَهَا عَلَيْكَ حَقٌّ رَعِيَّتِكَ بِالسُّلْطَانِ ثُمَّ حَقٌّ رَعِيَّتِكَ بِالْعِلْمِ فَإِنَّ الْجَاهِلَ رَعِيَّةُ الْعَالِمِ وَ حَقٌّ رَعِيَّتِكَ بِالْمَلِكِ مِنَ الْأَزْوَاجِ وَ مَا مَلَكَتْ مِنَ الْأَيْمَانِ وَ حُقُوقُ رَحِمِكَ كَثِيرَةٌ مُتَّصِلَةٌ بِقَدْرِ اتِّصَالِ الرَّحِمِ فِي الْقَرَابَةِ فَأَوْجَبَهَا عَلَيْكَ حَقٌّ أُمَّكَ ثُمَّ حَقٌّ أَبِيكَ ثُمَّ حَقٌّ وُلْدِكَ ثُمَّ حَقٌّ أَخِيكَ ثُمَّ الْأَقْرَبُ فَالْأَقْرَبُ وَ الْأَوْلُ فَالْأَوْلُ ثُمَّ حَقٌّ مَوْلَاكَ الْمُنْعَمِ عَلَيْكَ ثُمَّ حَقٌّ مَوْلَاكَ الْجَارِيَةِ نِعْمَتِكَ عَلَيْهِ ثُمَّ حَقٌّ ذِي الْمَعْرُوفِ لَدَيْكَ ثُمَّ حَقٌّ مُؤَدِّكَ بِالصَّلَاةِ ثُمَّ حَقٌّ إِمَامِكَ فِي صَلَاتِكَ ثُمَّ حَقٌّ جَلِيسِكَ ثُمَّ حَقٌّ جَارِكَ ثُمَّ حَقٌّ صَاحِبِكَ ثُمَّ حَقٌّ شَرِيكَكَ ثُمَّ حَقٌّ مَالِكَ ثُمَّ حَقٌّ غَرِيمِكَ الَّذِي تُطَالِبُهُ ثُمَّ حَقٌّ غَرِيمِكَ الَّذِي يُطَالِبُكَ ثُمَّ حَقٌّ خَلِيطِكَ ثُمَّ حَقٌّ حَصْمِكَ الْمُدْعِي عَلَيْكَ ثُمَّ حَقٌّ حَصْمِكَ الَّذِي تَدْعِي عَلَيْهِ ثُمَّ حَقٌّ مُسْتَسْبِرِكَ ثُمَّ حَقٌّ الْمُشْبِيرِ عَلَيْكَ ثُمَّ حَقٌّ مُسْتَنْصِحِكَ ثُمَّ حَقٌّ النَّاصِحِ لَكَ ثُمَّ حَقٌّ مَنْ هُوَ أَكْبَرُ مِنْكَ ثُمَّ حَقٌّ مَنْ هُوَ أَصْغَرُ مِنْكَ ثُمَّ حَقٌّ سَائِلِكَ ثُمَّ حَقٌّ مَنْ سَأَلْتَهُ ثُمَّ حَقٌّ مَنْ جَرَى لَكَ عَلَى يَدَيْهِ مَسَاءَةٌ بِقَوْلٍ أَوْ فِعْلٍ أَوْ مَسْرَّةٍ بِذَلِكَ بِقَوْلٍ أَوْ فِعْلٍ عَنْ تَعَمُّدٍ مِنْهُ أَوْ غَيْرِ تَعَمُّدٍ مِنْهُ ثُمَّ حَقٌّ أَهْلِ مِلَّتِكَ عَامَّةً ثُمَّ حَقٌّ أَهْلِ الذِّمَّةِ ثُمَّ الْحُقُوقُ الْجَارِيَةُ بِقَدْرِ عِلَلِ الْأَحْوَالِ وَ تَصَرَّفِ الْأَسْبَابِ

فَطَوَّبَى لِمَنْ أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَى قَضَاءِ مَا أُوجِبَ عَلَيْهِ مِنْ حُقُوقِهِ وَ
وَقَفَّهُ وَ سَدَّدَهُ.

سپس حق زبردستت که به زناشویی و یا از طریق
بردگی در اختیار توست و بر او سرپرستی داری، و
حقوق خویشانت بسیار است و مربوط به اندازه نزدیکی
پیوند خویشاوندی است. واجبتین آنها حق مادر توست،
سپس حق پدرت و آن گاه حق فرزندان و سپس حق
برادرت و پس از آن به ترتیب حق هر که نزدیک و نزدیکتر
است که نزدیکتر را اولویت باشد، سپس حق آزاد کننده،
ولی نعمت توست و آن گاه حق آزاد شده توست که
ولی نعمت اوئی، سپس حق کسی که به تو نیکی
کرده باشد، و سپس حق اذنگوی نمازت و بعد حق
پیشنمازت، آنگاه حق همنشینت، و بعد حق
همسایهات، آنگاه حق شریکت، سپس حق داراییات،
و بعد حق بدهکارت که از او مطالبه می‌کنی و آنگاه حق
طلبکارت که از تو مطالبه کند، سپس حق ندیمت،
سپس حق طرفت که بر تو ادعایی دارد، آن گاه حق
طرفت که تو بر او ادعایی داری، سپس حق مشورت
کننده با تو و آن گاه حق کسی که تو با او مشورت
می‌کنی، سپس حق اندرزخواه از تو، سپس حق
اندرزگویت، سپس حق آن کس که از تو بزرگسالتر
است، آن گاه حق آن کس که از تو خردسالتر است،
سپس حق سائل (که) از تو (مالی درخواست کند)،
سپس حق کسی که تو از او (مالی) درخواست کنی،
سپس حق کسی که از دست او بر تو بدی رفته است؛
به گفتار یا کردار، یا اظهار شادمانی او بر آن بدی؛ به
گفتار یا کردار، آگاهانه یا ناآگاه، سپس حق تمام
همکیشانان، آن گاه حق کافران ذمی (که در پناه اسلام
آمده‌اند)، سپس حقوقی که بر حسب علل اوضاع و
احوال و تغییر موجبات پدید آید. پس خوشا بر کسی که
خدایش بر ادای حقوقی که بر او واجب ساخته یاری کند
و توفیقش دهد و استوارش دارد.

1. اما بزرگترین حق خدا این است که او را پرستی و
چیزی را با او شریک ندانی که چون با پاکدلی چنین
کردی خدا بر عهده گرفته است که کار دنیا و آخرت را

1. فَأَمَّا حَقَّ اللَّهِ الْأَكْبَرُ فَإِنَّكَ تَعْبُدُهُ لَا تُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا فَإِذَا فَعَلْتَ
ذَلِكَ بِإِخْلَاصٍ جَعَلَ لَكَ عَلَى نَفْسِهِ أَنْ يَكْفِيكَ أَمْرَ الدُّنْيَا وَ
الْآخِرَةِ وَ يَحْفَظَ لَكَ مَا تُحِبُّ مِنْهَا.

خود کفایت کند و آنچه از آن (دو؛ دنیا و آخرت) بخواهی
برایت نگه دارد. (و تامین کند.)

2. و اما حق نفس خودت بر تو این است که او را به
تمامی به فرمانبرداری خدا گماری و به زیانت، حقش را
بپردازی و به گوش خود، حقش را (بدهی) و به
چشمت، حقش را (بسیاری) و به دستت، حقش را
(واگذاری) و به پایت، حقش را (بدهی) و به شکمت،
حقش را (برسانی) و به عورتت، حقش را بپردازی و بر
این (ادای حق) از خدا یاری جویی.

3. و اما حق زبان این است که آن را از دشنامگویی
گرامی تر داری و به نکو گفتاری عادتش دهی و بر ادب
و ادارش کنی و در کامش نگهداری مگر به جای نیاز و
سودبخشی برای دین و دنیا، و آن را از زیاده گویی
مبتذل کم فایده که با کم سودیش از زیانتش نیز ایمنی
نیست، باز داری، (زبان) گواه خرد و دلیل بر آن است و
آراستگی خردمند به خرد خوشرفتاری او در حق زبان
خود (1) باشد. و لا قوه الا بالله العلی العظیم (هیچ
نیروی جز به خداوند والای بزرگ نیست.)

4. و اما حق گوش این است که از هر چیز چنان پاکش
داری که آن را راهی به دل خود سازی (و آن را
نگشایی) مگر برای (شنیدن) سخن خوبی که در دلت
خیری پدید آورد یا اخلاق والایی بدان کسب کنی، زیرا
گوش دروازه سخن به سوی دل است که معانی
گوناگونی را که متضمن خیر یا شر است به آن
می‌رساند. و لا قوه الا بالله. (و نیروی جز به خدا
نیست.)

5. و اما حق چشمت این است که آن را از آنچه بر تو
حلال نیست فرو بندی و مبتذالش نسازی (و به کارش
نبری) مگر برای جای عبرت آموزی که دیده‌ات را بدان

2. وَ أَمَّا حَقَّ نَفْسِكَ عَلَيْكَ فَأَنْ تَسْتَوْفِيَهَا فِي طَاعَةِ اللَّهِ فَتُؤَدِّيَ
إِلَى لِسَانِكَ حَقَّهُ وَ إِلَى سَمْعِكَ حَقَّهُ وَ إِلَى بَصَرِكَ حَقَّهُ وَ إِلَى
يَدِكَ حَقَّهَا وَ إِلَى رَجْلِكَ حَقَّهَا وَ إِلَى بَطْنِكَ حَقَّهُ وَ إِلَى فَرْجِكَ
حَقَّهُ وَ تَسْتَعِينَنَّ بِاللَّهِ عَلَى ذَلِكَ

3. وَ أَمَّا حَقَّ اللِّسَانِ فَأِكْرَامُهُ عَنِ الْخَنَا وَ تَعْوِيدُهُ عَلَى الْخَيْرِ وَ
حَمْلُهُ عَلَى الْأَدَبِ- وَ إِجْمَامُهُ إِلَّا لِمَوْضِعِ الْحَاجَةِ وَ الْمُنْفَعَةِ
لِلدِّينِ وَ الدُّنْيَا وَ إِعْفَاؤُهُ عَنِ الْفُضُولِ الشَّنِيعَةِ الْقَلِيلَةِ الْفَائِدَةِ الَّتِي
لَا يُؤْمَنُ ضَرَرُهَا مَعَ قَلَّةِ عَائِدَتِهَا وَ يُعَدُّ شَاهِدَ الْعَقْلِ وَ الدَّلِيلَ
عَلَيْهِ وَ تَزْيِينَ الْعَاقِلِ بِعَقْلِهِ حُسْنُ سِيرَتِهِ فِي لِسَانِهِ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا
بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

4. وَ أَمَّا حَقَّ السَّمْعِ فَتَنْزِيهِهُ عَنْ أَنْ تُجْعَلَهُ طَرِيقاً إِلَى قَلْبِكَ إِلَّا
لِفُؤَاهِهِ كَرِيمَةً تُحَدِّثُ فِي قَلْبِكَ خَيْراً أَوْ تُكْسِبُ خُلُقاً كَرِيماً فَإِنَّهُ
بَابُ الْكَلَامِ إِلَى الْقَلْبِ يُؤَدِّي إِلَيْهِ ضُرُوبُ الْمَعَانِي عَلَى مَا فِيهَا
مِنْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

5. وَ أَمَّا حَقَّ بَصَرِكَ فَعَضُّهُ عَمَّا لَا يَجِلُّ لَكَ وَ تَرْكُ ابْتِدَالِهِ إِلَّا
لِمَوْضِعِ عِبْرَةٍ تَسْتَفِيدُ بِهَا بَصِراً أَوْ تَسْتَفِيدُ بِهَا عِلْماً فَإِنَّ
الْبَصَرَ بَابُ الْإِعْتِبَارِ.

بینا کنی یا به وسیله آن از دانشی بهره‌مند شوی؛ زیرا چشم دروازه عبرت آموزی است .

6. و اما حق دو پایت این است که با آنها جز به سوی

آنچه بر تو حلال است نروی و آنها را مرکب خود در گامسپاری به راهی که خوارکننده رهسپار خویش است نسازی، زیرا پا بارکش (پیکر) توست و تو را در راه دین می‌برد و پیش می‌اندازد. و لا قوه الا بالله). و نیرویی جز به خداوند نیست .)

7. و اما حق دستت این است که آن را بر چیزی که بر تو

حلال نیست دراز نکنی تا به سبب دست درازی بر حرام، در آخرت، دچار مجازات خدا شوی و در این جهان نیز به سرزنش مردم گرفتار آیی، و آن را از چیزهایی که خداوند بر آن واجب کرده فرو نبندی ولی آن را با فرو بستن از بسیاری چیزها که (حتی) برایش مباح است و گشاده داشتن آن در بسیاری از مواردی که بر آن واجب نیست (ولی مستحب است)، شکوهی در افزای، و چون دست تو در این جهان بر (حرام) بسته ماند و (به حلال و مستحب) شرف افزود (و کریم و بخشنده شد) پاداش نیک در سرای باقی بر آن واجب آید .

8. و اما حق شکمت این است که آن را ظرف کم و بیش

از حرام نسازی و از حلال هم به اندازه‌اش دهی و از حد نیروبخشی به مرز شکمخوراگی (2) و فقدان مردانگی‌اش نکشانی و هر گاه گرفتار گرسنگی و تشنگی شد آن را نگهداری؛ زیرا پرخوری پرخواره را به تخامه شدن کشاند که تنبلی افزا و مایه باز ماندن و دور شدن از هر کار خیر و کریمانه است، و نوشیدنی که نوشنده را به مستی رساند مایه خواری و نادان‌سازی و از بین برنده مردانگی است .

9. و اما حق عورتت، نگهداری آن است از آنچه بر تو

حلال نیست و کمک و تقویت آن نگهداشت، با چشم پوشی (از نامحرم)؛ زیرا (چشم فرو بستن) مددکارترین

6. وَأَمَّا حَقَّ رِجْلَيْكَ فَأَنْ لَا تَمْشِيَ بِهِمَا إِلَى مَا لَا يَحِلُّ لَكَ وَ لَا تَجْعَلُهُمَا مَطِيئَتَكَ فِي الطَّرِيقِ الْمُسْتَخْفَةِ بِأَهْلِهَا فِيهَا فَإِنَّهَا حَامِلَتُكَ وَ سَالِكَةٌ بِكَ مَسَلَّتْكَ الدِّينَ وَ السَّبْقَ لَكَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

7. وَأَمَّا حَقَّ يَدِكَ فَأَنْ لَا تَبْسُطَهَا إِلَى مَا لَا يَحِلُّ لَكَ فَتَنَالَ بِمَا تَبْسُطُهَا إِلَيْهِ مِنَ اللَّهِ الْعُقُوبَةَ فِي الْأَجَلِ وَ مِنَ النَّاسِ بِلِسَانِ اللَّائِمَةِ فِي الْعَاجِلِ وَ لَا تَقْبِضْهَا مِمَّا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهَا وَ لَكِنْ تُوقِرْهَا بِقَبْضِهَا عَنْ كَثِيرٍ مِمَّا يَحِلُّ لَهَا وَ بَسْطِهَا إِلَى كَثِيرٍ مِمَّا لَيْسَ عَلَيْهَا فَإِذَا هِيَ قَدْ عُولَتْ وَ شَرَّفَتْ فِي الْعَاجِلِ وَ جَبَّ لَهَا حُسْنُ الثَّوَابِ فِي الْأَجَلِ. -

8. وَأَمَّا حَقَّ بَطْنِكَ فَأَنْ لَا تَجْعَلَهُ وَعَاءً لِقَلِيلٍ مِنَ الْحَرَامِ وَ لَا لِكَثِيرٍ وَ أَنْ تَقْتَصِدَ لَهُ فِي الْحَلَالِ وَ لَا تُخْرِجَهُ مِنْ حَدِّ التَّقْوِيَةِ إِلَى حَدِّ التَّهْوِينِ وَ دَهَابِ الْمُرُورَةِ وَ ضَبْطُهُ إِذَا هَمَّ بِالْجُوعِ وَ الظَّمِّ فَإِنَّ الشَّبْعَ الْمُنْتَهَى بِصَاحِبِهِ إِلَى التَّحَمِّ مَكْسَلَةٌ وَ مَثْبُطَةٌ وَ مَقْطَعَةٌ عَنْ كُلِّ بَرٍّ وَ كَرِيمٍ وَ إِنَّ الرَّيَّ الْمُنْتَهَى بِصَاحِبِهِ إِلَى السُّكْرِ مَسْخَفَةٌ وَ مَجْهَلَةٌ وَ مَذْهَبَةٌ لِلْمُرُورَةِ.

9. وَأَمَّا حَقَّ فَرْجِكَ فَحِفْظُهُ مِمَّا لَا يَحِلُّ لَكَ وَ الْإِسْتِعَانَةُ عَلَيْهِ بِعَضِّ الْبَصْرِ فَإِنَّهُ مِنْ أَعْوَانِ الْأَعْوَانِ وَ كَثْرَةُ ذِكْرِ الْمَوْتِ وَ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ
النَّهْدِدَ لِنَفْسِكَ بِاللَّهِ وَ التَّخْوِيفِ لَهَا بِهِ وَ بِاللَّهِ الْعِصْمَةَ وَ التَّأْيِيدُ وَ

یاوران (در جلوگیری از شهوت) است، و (با) بسیار یاد کردن از مرگ و تهدید نمودن خود از (عذاب) خداوند و ترساندن نفس از اوست، که عصمت و پاکدامنی و تایید از خداست. و لا حول و لا قوه الا بالله. (هیچ جنبش و نیرویی نیست مگر به خدا.)

ثم حقوق الأفعال

سپس حقوق اعمال (عبادی)

10. فَأَمَّا حَقَّ الصَّلَاةِ فَأَنْ تَعْلَمَ أَنَّهَا وَفَادَةٌ إِلَى اللَّهِ وَ أَنْتَ فَائِزٌ بِهَا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ فَإِذَا عَلِمْتَ ذَلِكَ كُنْتَ خَلِيفًا أَنْ تَقُومَ فِيهَا مَقَامَ الذَّلِيلِ الرَّاعِبِ الرَّاهِبِ الْخَائِفِ الرَّاجِي الْمُسْكِينِ الْمُتَضَرِّعِ الْمُعْظَمِ مَنْ قَامَ بَيْنَ يَدَيْهِ بِالسُّكُونِ وَ الْإِطْرَاقِ وَ خُشُوعِ الْأَطْرَافِ وَ لِينِ الْجَنَاحِ وَ حُسْنِ الْمُنَاجَاةِ لَهُ فِي نَفْسِهِ وَ الطَّلَبِ إِلَيْهِ فِي فَكَالِكَ رَقَبَتِكَ الَّتِي أَحَاطَتْ بِهَ خَطِيئَتِكَ وَ اسْتَهْلَكْتُهَا دُنُوبَكَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

10. و اما حق نماز این است که بدانی نماز روی آوردن به درگاه خداست و تو در برابر خداوند ایستاده‌ای، پس چون این را دانستی تو را شاید که چون زبون دلدادۀ پارسای ترسان امیدوار بیچاره زاری کننده‌ای در نماز بایستی که (بنده) با آرامگیری و سر به زیری و سرسپردگی اندامها و نرمی و فروتنی (و خاکساری) به تمام وجود، آنکه را برابرش ایستاده بزرگ می‌دارد و از دل به درگاه او به خوبی راز و نیاز می‌کند و (تو) از او می‌خواهی که گردنت را از قید خطاهایی که فرایت گرفته‌اند و گناهانی که به پرتگاه نابودیت می‌کشاند رها سازد. و لا قوه الا بالله. (و نیرویی جز به خدا نیست.)

11. وَ أَمَّا حَقَّ الصَّوْمِ فَأَنْ تَعْلَمَ أَنَّهُ حِجَابٌ ضَرَبَهُ اللَّهُ عَلَى لِسَانِكَ وَ سَمْعِكَ وَ بَصَرِكَ وَ فَرْجِكَ وَ بَطْنِكَ لِيَسْتُرَكَ بِهِ مِنَ النَّارِ وَ هَكَذَا جَاءَ فِي الْحَدِيثِ الصَّوْمُ جُنَّةٌ مِنَ النَّارِ فَإِنْ سَكَنتُ أَطْرَافَكَ فِي حَبَابِهَا رَجَوْتُ أَنْ تَكُونَ مَحْجُوباً وَ إِنْ أَنْتَ تَرَكْتَهَا تَضَطَّرَبُ فِي حَبَابِهَا وَ تَرْفَعُ جَنَابَاتِ الْحِجَابِ فَتَطَّلِعُ إِلَى مَا لَيْسَ لَهَا بِالنَّظَرَةِ الدَّاعِيَةِ لِشَهْوَةِ وَ الْقُوَّةِ الْخَارِجَةِ عَنْ حَدِّ التَّقِيَّةِ لِلَّهِ لَمْ تَأْمَنْ أَنْ تُحْرَقَ الْحِجَابُ وَ تُخْرَجَ مِنْهُ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

11. و اما حق روزه این است که بدانی روزه پرده‌ای است که خداوند بر زبان و گوش و چشم و عورت و شکمت افکنده تا بدان، تو را از آتش بپوشاند. و همچنین در حدیث آمده است: «روزه، سپری در برابر دوزخ است.» پس اگر اندامهای را در آن پرده آرام داری (و بدان در پوششانی)، امیدوار شوی که محفوظ بمانی و اگر آنها را رها کردی که در پرده خود آشفتگی کنند (و تجاوز نمایند) و تو خود اطراف آن پرده را بلند کنی و بدانچه نباید نگرستی به نظر شهوت‌انگیز سرکشی و به نیرویی خارج از مرز پرهیزکاری خدا سر بر آری، در امان نیستی که آن پرده دریده شود و از آن برون آفتی. و لا قوه الا بالله (نیرویی جز به خدا نیست.)

12. وَأَمَّا حَقَّ الصَّدَقَةِ فَإِنَّ تَعْلَمَ أَنَّهَا دُخْرُكَ عِنْدَ رَبِّكَ وَ
 وَدَيْعَتِكَ الَّتِي لَا تَحْتَاجُ إِلَى الْإِشْهَادِ فَإِذَا عَلِمْتَ ذَلِكَ كُنْتَ بِمَا
 اسْتَوْدَعْتَهُ سِرًّا أَوْتَقَ بِمَا اسْتَوْدَعْتَهُ عَلَانِيَةً وَ كُنْتَ جَدِيرًا أَنْ
 تُكُونَ أُسْرَرْتَ إِلَيْهِ أَمْرًا أَعْلَنَتْهُ وَ كَانَ الْأَمْرُ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ فِيهَا
 سِرًّا عَلَى كُلِّ حَالٍ وَ لَمْ تَسْتَظْهِرْ عَلَيْهِ فِيمَا اسْتَوْدَعْتَهُ مِنْهَا
 بِإِشْهَادِ الْأَسْمَاعِ وَ الْأَبْصَارِ عَلَيْهِ بِهَا كَأَنَّهَا أَوْتُقَ فِي نَفْسِكَ لَا
 كَأَنَّكَ لَا تَتَّقُ بِهِ فِي تَأْيِيدِ وَ دَيْعَتِكَ إِلَيْكَ ثُمَّ لَمْ تَمَنَّ بِهَا عَلَى أَحَدٍ
 لِأَنَّهَا لَكَ فَإِذَا امْتَنَنْتَ بِهَا لَمْ تَأْمَنْ أَنْ تُكُونَ بِهَا مِثْلَ تَهْجِينِ
 حَالِكَ مِنْهَا إِلَى مَنْ مَنَّتَ بِهَا عَلَيْهِ لِأَنَّ فِي ذَلِكَ دَلِيلًا عَلَى أَنَّكَ
 لَمْ تُرِدْ نَفْسَكَ بِهَا وَ لَوْ أَرَدْتَ نَفْسَكَ بِهَا لَمْ تَمَنَّ بِهَا عَلَى أَحَدٍ
 وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

12. و اما حق صدقه (زکات) این است که بدانی این
 صدقه پس انداز توست نزد پروردگارت و سپرده‌ای است
 که (استردادش) نیاز به گواه‌آوری ندارد (3) و چون این را
 بدانی بدانچه در نهان امانت سپاری بیشتر از آنچه
 آشکارا امانت می‌سپاری اعتماد کنی و تو را سزد که
 آنچه قصد داری آشکارا به امانت نهی در نهان به خداوند
 بسپری و به هر حال موضوع بین تو و او پنهان ماند، و بر
 آنچه بدو امانت داده‌ای از گوشه‌ها و چشمها بر او به گواه
 گیری مدد مخواه که گویی این گواهان در نظر تو بیشتر
 از (خود او) مورد اعتمادند و چنین می‌نماید که تو به
 بازپس‌گیری امانتت از او اعتماد نداری. سپس به دادن
 صدقه بر هیچ کس منت منه؛ زیرا آن (صدقه) برای خود
 توست و اگر بر کسی به دادن آن منت گذاری ایمن
 مباش که به روز زار همان کس که بر او منت نهاده‌ای
 بیفتی (و خود مستحق صدقه‌گیری شوی)؛ زیرا این
 دلیل است که تو آن (صدقه) را (پس‌اندازی) برای خود
 نخواسته‌ای؛ چه اگر آن را برای خود می‌خواستی هرگز
 بر دیگری منت نمی‌نهادی. و لا قوه الا بالله. (و نیرویی
 نیست جز به خداوند.)

13. وَأَمَّا حَقَّ الْهَدْيِ فَإِنَّ تُخْلِصَ بِهَا الْإِرَادَةَ إِلَى رَبِّكَ وَ
 النَّعْرَضَ لِرَحْمَتِهِ وَ قَبُولِهِ وَ لَا تُرِيدَ عُيُونَ النَّاطِرِينَ دُونَهُ فَإِذَا
 كُنْتَ كَذَلِكَ لَمْ تُكُنْ مُتَكَلِّفًا وَ لَا مُتَصَنِّعًا وَ كُنْتَ إِنَّمَا تَقْصِدُ إِلَى
 اللَّهِ وَ اعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يُرَادُ بِالْيُسَيْرِ وَ لَا يُرَادُ بِالْعُسَيْرِ كَمَا أَرَادَ
 بِخَلْقِهِ النَّيْسِيرَ وَ لَمْ يُرِدْ بِهِمُ التَّعْسِيرَ وَ كَذَلِكَ التَّذَلُّلُ أَوْلَى بِكَ
 مِنَ التَّذَهُفِ لِأَنَّ الْكُلْفَةَ وَ الْمُنُونَةَ فِي الْمُنْتَدَهْقِينَ فَأَمَّا التَّذَلُّلُ وَ
 التَّمَسُّكُ فَلَا كُلْفَةَ فِيهِمَا وَ لَا مُنُونَةَ عَلَيْهِمَا لِأَنَّهُمَا الْخَلْقَةُ وَ هُمَا
 مَوْجُودَانِ فِي الطَّبِيعَةِ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

13. و اما حق قربانی این است که از انجام آن، خالصانه
 (قصد) نزدیکی) به خدا و رحمت و پذیرفتن او را داشته
 باشی و برای جلب نظر دیگر بینندگان نباشد. پس اگر
 چنین باشی، سختگیر خودنما و ظاهر ساز نیستی و به
 راستی آهنگ (نزدیکی) به خدا را داری. و بدان که خدا
 را بدانچه آسان و میسر است بخواهند (و رضایش را
 بجویند) و بدانچه دشوار است نخواهند همچنانکه
 خداوند هم از آفریدگان خود (انجام تکلیف) آسان را
 خواسته و (تکلیف شاق) و دشوار بر آنها نهاده است.
 نیز فروتنی برای تو شایسته‌تر از ریاست‌مآبی است؛
 زیرا فزون‌گرایی (و زحمت) پرخرجی در نهاد ریاست
 مآبان است اما در فروتنی و خاکساری نه فزون‌گرایی
 (و زحمتی) است و نه هزینه‌ای برمی‌دارد؛ زیرا این دو
 خصلت (فروتنی و خاکساری) موافق آفرینش و هر دو در

سرشت طبیعی موجودند. (4) و لا قوه الا بالله (و نیرویی جز به خداوند نیست).

سپس حقوق پیشوایان

ثم حقوق الأنمة

14. و اما حق اداره کننده تو به حکومت (حق فرمانروا و پیشوای تو) این است که بدانی تو برای او وسیله آزمایش (او نزد خدا (شدی و او به خاطر تسلطی که خداوندش بر تو داده به وسیله تو آزمایش می‌شود، و اینکه خیرخواه او باشی و با او نستیزی که به راستی دستش بر تو گشوده است، و سبب نابودی خود و هلاک او نگردی. نسبت به او (چندان) زبردستی و نرمش کن که خرسندی او را، بدان حد که زیانش به تو نرسد و (در عین حال) زیانی به دین تو نزند، به دست آری و در این مورد از خدا یاری بجویی. در سلطه با او رقابت مکن و به مخالفتش برنخیز؛ زیرا اگر چنین کردی او را ناسپاسی کرده و پاس خود را نیز نداشته‌ای و خویشتن را دستخوش نارواییهای او ساخته‌ای و او را هم از جانب خود عرضه هلاک کرده‌ای و شایسته است که تو به زیان خود مددکار وی شوی و در هر چه با تو کند شریک (و همراه) او باشی. و لا قوه الا بالله. (و نیرویی نیست جز به خدا).

14. فَأَمَّا حَقَّ سَائِسِكَ بِالسُّلْطَانِ فَإِنَّ تَعْلَمَ أَنَّكَ جُعِلْتَ لَهُ فِتْنَةً وَ أَنَّهُ مُبْتَلَىٰ فِيكَ بِمَا جَعَلَهُ اللَّهُ لَهُ عَلَيْكَ مِنَ السُّلْطَانِ وَ أَنْ تُخْلِصَ لَهُ فِي النَّصِيحَةِ وَ أَنْ لَا تُمَاجِكُهُ وَ قَدْ بَسِطَتْ يَدُهُ عَلَيْكَ فَتَكُونُ سَبَبَ هَلَاكِ نَفْسِكَ وَ هَلَاكِهِ وَ تَذَلُّ وَ تَلَطَّفُ لِإِعْطَائِهِ مِنْ الرِّضَا مَا يَكْفِيهِ عَنكَ وَ لَا يُضِرَّ بِدِينِكَ وَ تَسْتَعِينُ عَلَيْهِ فِي ذَلِكَ بِاللَّهِ وَ لَا تُعَازِرْهُ وَ لَا تُعَانِدْهُ فَإِنَّكَ إِنْ فَعَلْتَ ذَلِكَ عَفَقْتَهُ وَ عَفَقْتَ نَفْسَكَ فَعَرَضْتَهَا لِمَكْرُوهٍ وَ عَرَضْتَهُ لِلْهَلَاكِ فِيكَ وَ كُنْتَ خَلِيقًا أَنْ تَكُونَ مُعِينًا لَهُ عَلَىٰ نَفْسِكَ وَ شَرِيكًا لَهُ فِيمَا أَتَىٰ إِلَيْكَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

15. و اما حق آنکه به علم آموزی اداره‌ات کند (یعنی استاد علم‌آموزت) بزرگداشت اوست و حفظ احترام مجلس او و نیک گوش دادن به گفتارش و رو کردن (و توجه) به او و یاری دادن به وی به سود خودت تا بتواند دانشی را که نیاز داری به تو بیاموزد، بدین گونه که ذهن خود را کاملاً مصروف او سازی و فهمت را به او پرداززی و پاکدلانه به (گفته) او دل دهی و چشمت را به روشنی تمام، با ترك لذتها و کاهش شهوتها (و آرزوهایی غیر از تحصیل دانش) بر او دوزی. و اینکه بدانی در هر چه به تو آموزد باید فرستاده (و نماینده) او باشی که آن را به نادانان برسانی و بر توست که این

15. وَ أَمَّا حَقَّ سَائِسِكَ بِالْعِلْمِ فَالْتَّعْظِيمُ لَهُ وَ التَّوْفِيرُ لِمَجْلِسِهِ وَ حُسْنَ الإِسْتِمَاعِ إِلَيْهِ وَ الإِقْبَالُ عَلَيْهِ وَ الْمُعُونَةُ لَهُ عَلَىٰ نَفْسِكَ فِيمَا لَا غَنَىٰ بِكَ عَنْهُ مِنَ الْعِلْمِ بِأَنْ تُفَرِّعَ لَهُ عَقْلَكَ وَ تُحَضِّرَهُ فَهْمَكَ وَ تُرَكِّيَ لَهُ قَلْبَكَ وَ تُجَلِّيَ لَهُ بَصَرَكَ بِتَرْكِ اللَّذَاتِ وَ نَقْصِ الشَّهَوَاتِ وَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّكَ فِيمَا أَلْقَىٰ إِلَيْكَ رَسُولُهُ إِلَىٰ مَنْ أَلْفَيْكَ مِنْ أَهْلِ الْجَهْلِ فَلَزِمَكَ حُسْنَ التَّأْيِيدِ عَنْهُ إِلَيْهِمْ وَ لَا تَخُنْهُ فِي تَأْيِيدِ رِسَالَتِهِ وَ الْفِيَامِ بِهَا عَنْهُ إِذَا تَقَلَّدْتَهَا وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ-

رسالت را از جانب او به بهتر گونه‌ای به آنان برسانی و در ادای رسالتش به وی خیانت نکنی و چون آن (رسالت) را بر عهده گرفتی به نیابت او بپردازی. و لا حول و لا قوة الا بالله. (و جنبش و نیرویی نیست مگر به خدا).

16. و اما حق سرپرست تو به مالکیت (مالک و آقای تو) مانند حق همان حکمروای توست جز اینکه این یک مالکیتی (بر تو) دارد که آن یک ندارد. فرمانبرداری از او در هر کم و بیشی بر تو واجب است مگر آنکه این فرمانبرداری تو را از وجوب ادای حق خداوند بیرون برد و میان تو و حق او و حق آفریدگان مانع شود، پس چون حق خدا را گزاردی به حق وی (مالکت) باز می‌گرددی و به ادای آن می‌پردازی. و لا قوة الا بالله. (نیرویی جز به خداوند نیست.)

سپس حقوق رعیت

17. و اما حقوق رعیت تو که بر آنان حکومت داری این است که بدانی تو به فزونی نیرویت بر ایشان آنان را به زیر سرپرستی گرفتی و ناتوانی و خواری آنان ایشان را زیر سرپرستی تو در آورده، پس چه شایسته است کسی که ناتوانی و خواری‌اش تو را از او بی‌نیاز ساخته چندان که وی را رعیت تو کرده و حکمت را بر او روا ساخته، به غلبه و نیرو از تو سرتنابد و بر آنچه از تو او را بزرگ و دشوار آید جز (به خداوند) به رحمت و حمایت‌خواهی و بردباری، یاری نجوید. و چه سزاوار است برای تو که چون دانستی خدایت به مدد این تسلط و نیرو که بر دیگران چیره آمده‌ای چه (نعمتی) به تو بخشیده خدا را سپاسگزار باشی که هر که شکر گزارد خدایش بدان نعمت که بدو بخشیده در افزایش. و لا قوة الا بالله) و نیرویی جز به خدا نیست.)

18. و اما حق رعیت تو در دانش (رعایای مملکت علم و دانش‌آموزان تو) این است که بدانی خدا با دانشی که به تو داده و گنجینه حکمتی که به تو سپرده تو را

16. وَ أَمَّا حَقُّ سَائِبِكَ بِالْمَلِكِ فَحَقُّ مَنْ سَائِبِكَ بِالسُّلْطَانِ إِلَّا أَنْ هَذَا يَمْلِكُ مَا لَا يَمْلِكُهُ ذَلِكَ تَلَرَمَكَ طَاعَتُهُ فِيمَا دَقَّ وَ جَلَّ مِنْكَ إِلَّا أَنْ تُخْرِجَكَ مِنْ وَجُوبِ حَقِّ اللَّهِ وَ يَحُولُ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ حَقِّهِ وَ حُقُوقِ الْخَلْقِ فَإِذَا قَضَيْتَهُ رَجَعْتَ إِلَى حَقِّهِ فَتَشَاعَلْتَ بِهِ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

ثم حقوق الرعية

17. فَأَمَّا حُقُوقُ رَعِيَّتِكَ بِالسُّلْطَانِ فَإِنْ تَعَلَّمَ أَنْكَ إِنْمَا اسْتَرَعَيْنَهُمْ بِفَضْلِ قُوَّتِكَ عَلَيْهِمْ فَإِنَّهُ إِنْمَا أَخْلَهُمْ مَحَلَّ الرِّعِيَّةِ لَكَ ضَعْفُهُمْ وَ ذُلُّهُمْ فَمَا أَوْلَى مَنْ كَفَاكَهُ ضَعْفُهُ وَ ذُلُّهُ حَتَّى صَيَّرَهُ لَكَ رَعِيَّةً وَ صَيَّرَ حُكْمَكَ عَلَيْهِ نَافِذاً لَا يَمْتَنِعُ مِنْكَ بِعِزَّةٍ وَ لَا قُوَّةٍ وَ لَا يَسْتَنْصِرُ فِيمَا تَعَاظَمَهُ مِنْكَ إِلَّا بِاللَّهِ بِالرَّحْمَةِ وَ الْحَيَاظَةِ وَ الْأُنَاةِ وَ مَا أَوْلَاكَ إِذَا عَرَفْتَ مَا أَعْطَاكَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِ هَذِهِ الْعِزَّةِ وَ الْقُوَّةِ الَّتِي فَهَرَّتْ بِهَا أَنْ تَكُونَ لِلَّهِ شَاكِرًا وَ مَنْ شَكَرَ اللَّهُ أَعْطَاهُ فِيمَا أَنْعَمَ عَلَيْهِ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

18. وَ أَمَّا حَقُّ رَعِيَّتِكَ بِالْعِلْمِ فَإِنْ تَعَلَّمَ أَنَّ اللَّهَ قَدْ جَعَلَ لَهُمْ فِيمَا آتَاكَ مِنَ الْعِلْمِ وَ لَوْلَاكَ مِنْ خِزَانَةِ الْحِكْمَةِ فَإِنْ أَحْسَنْتَ فِيمَا وَ لَوْلَاكَ اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ وَ قُمْتَ بِهِ لَهُمْ مَقَامَ الْخَازِنِ الشَّفِيقِ النَّاصِحِ

لَمَوْلَاهُ فِي عَيْبِهِ الصَّابِرِ الْمُحْتَسِبِ الَّذِي إِذَا رَأَى دَا حَاجَةً
أَخْرَجَ لَهُ مِنْ الْأَمْوَالِ الَّتِي فِي يَدَيْهِ كُنْتَ رَاشِدًا وَ كُنْتَ لِذَلِكَ
أَمِلًا مُعْتَقِدًا وَإِلَّا كُنْتَ لَهُ خَانِنًا وَ لَخَلَقَهُ ظَالِمًا وَ لِسَلْبِهِ وَ عِزَّهُ
مُنْعَرِضًا

(سرپرست و خزانه‌داری) برای آنان قرار داده است و اگر
در این سرپرستی که خدایت داده نیک از عهده برآیی و
برای ایشان چون گنجور مهربانی باشی که خیر خواه
مولای خود در بین بندگان اوست، و (خزانه‌دار) بردبار
خداخواهی باشی که چون نیازمندی ببیند از اموالی که
در اختیار اوست به وی بدهد، سرپرستی راستین و
خادمی امین (و در خور انتظار) هستی و گرنه به او خائن
و به خلقش ظالمی و دستخوش سلب (نعمت) او و
غلبه وی (بر خودت) گشته‌ای .

19. وَ أَمَّا حَقَّ رَعِيَّتِكَ بِمِلْكِ النِّكَاحِ فَإِنَّ تَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ جَعَلَهَا
سَكَنًا وَ مُسْتَرَا حًا وَ أُنْسًا وَ وَاقِيَةً وَ كَذَلِكَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْكُمْ يَجِبُ
أَنْ يُحَمِّدَ اللَّهَ عَلَى صَاحِبِهِ وَ يَعْلَمَ أَنَّ ذَلِكَ نِعْمَةٌ مِنْهُ عَلَيْهِ وَ
وَ جَبَ أَنْ يُحْسِنَ صُحْبَةَ نِعْمَةِ اللَّهِ وَ يُكْرِمَهَا وَ يَرْفَقَ بِهَا وَ إِنْ
كَانَ حَقَّكَ عَلَيْهَا أَعْلَظَ وَ طَاعَتُكَ بِهَا أَلْزَمَ فِيمَا أَحْبَبْتَ وَ كَرِهْتَ
مَا لَمْ تُكُنْ مَعْصِيَةً فَإِنَّ لَهَا حَقَّ الرَّحْمَةِ وَ الْمُؤَانَسَةِ وَ مَوْضِعُ
السُّكُونِ إِلَيْهَا قِضَاءُ اللَّذَّةِ الَّتِي لَا بُدَّ مِنْ قِضَائِهَا وَ ذَلِكَ عَظِيمٌ
وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

19. و اما حق رعیتی که به زناشویی مالک اوپی (زنت
که به نکاح تو در آمده) این است که بدانی خداوند او را
مایه آرامش و آسایش و همدم و پرستار تو ساخته و
همچنین بر هر يك از شما (زن و شوهر) واجب است که
خداوند را به وجود همسرش سپاس گزارد و بداند که
این نعمتی است که خدا به او بخشیده و واجب است
که با نعمت خدا خوشرفتاری کند و او را گرمی دارد و با
او سازگاری کند و هر چند حق تو بر زنت سخت‌تر و
فرمان‌پذیری از تو، در هر چه خوش داری یا
نمی‌پسندی، تا جایی که گناه نباشد، بر او لازمتر
است ولی او را نیز حق مهربانی دیدن و همدمی است
و حق دارد آرامش و آسایشش در بر آوردن کامی که بر
آوردنش ناگزیر است، تأمین شود و این (حقی) بس
بزرگ است. و لا قوة الا بالله (و نیرویی جز به خدا
نیست .)

20. وَ أَمَّا حَقَّ رَعِيَّتِكَ بِمِلْكِ الْيَمِينِ فَإِنَّ تَعْلَمَ أَنَّهُ خَلَقَ رَبَّكَ وَ
لَحْمَكَ وَ دَمَكَ وَ أَنْتَ تَمْلِكُهُ لَا أَنْتَ صَنَعْتَهُ دُونَ اللَّهِ وَ لَا خَلَقْتَ
لَهُ سَمْعًا وَ لَا بَصَرًا وَ لَا أَجْرَيْتَ لَهُ رِزْقًا وَ لَكِنَّ اللَّهَ كَفَاكَ ذَلِكَ
ثُمَّ سَخَّرَهُ لَكَ وَ ائْتَمَّنَكَ عَلَيْهِ وَ اسْتَوْدَعَكَ إِيَّاهُ لِتَحْفَظَهُ فِيهِ وَ
تَسِيرَ فِيهِ بِسِيرَتِهِ فَتُطْعِمَهُ مِمَّا تَأْكُلُ وَ تُلْبِسُهُ مِمَّا تَلْبَسُ وَ لَا
تُكَلِّفُهُ مَا لَا يُطِيقُ فَإِنَّ كَرِهْتَ خَرَجْتَ إِلَى اللَّهِ مِنْهُ وَ اسْتَبَدَّلْتَ
بِهِ وَ لَمْ تُعَدِّبْ خَلْقَ اللَّهِ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

20. و اما حق رعیتی که به ملکیت زیر دست (و مملوک)
توست، این است که بدانی به راستی او آفریده
پروردگار توست و گوشت و خون تو را دارد و تو (فقط)
مالک و اختیاردار او شده‌ای نه اینکه به جای خدا تو او را
آفریده باشی و نه اینکه تو برایش گوش و چشم نهاده
باشی و نه اینکه روزی رسان او تویی، بلکه تنها
خداست که این همه را به کفایت خویش انجام داده و
سپس او را بیگار تو ساخته و تو را امین او قرار داده و او

را به تو سپرده است تا خدا را در مورد او مراعات کنی و به روش خداپسندانه با او رفتار کنی. پس باید از آنچه خود می‌خوری به او بخورانی و از آنچه خود می‌پوشی به او بپوشانی و او را به کاری بیش از توانش وانداری و اگر او را نخواستی خود را از مسوولیت الهی نسبت به او بیرون آری و با دیگری عوضش کنی و آفریده خدا را شکنجه نکنی. و لا قوة الا بالله (نیروی نیست جز به خداوند.)

و اما حق الرحم

و اما حق خویشاوندی

21. فَحَقُّ أَمِّكَ فَإِنْ تَعْلَمُ أَنَّهَا حَمَلَتْكَ حَيْثُ لَا يَحْمِلُ أَحَدٌ أَحَدًا وَ أَطْعَمَتْكَ مِنْ ثَمَرَةِ قَلْبِهَا مَا لَا يُطْعِمُ أَحَدٌ أَحَدًا وَ أَنَّهَا وَفَّتَكَ بِسَمْعِهَا وَ بَصَرِهَا وَ يَدَيْهَا وَ رِجْلِهَا وَ شَعْرِهَا وَ بَشَرِهَا وَ جَمِيعَ جَوَارِحِهَا مُسْتَبْشِرَةً بِذَلِكَ فَرِحَةً مُوَابِلَةً مُحْتَمِلَةً لِمَا فِيهِ مَكْرُوهُهَا وَ أَلْمَهَا وَ قَلْبَهَا وَ غَمَّهَا حَتَّى دَفَعَتْهَا عَنْكَ يَدَ الْقُدْرَةِ وَ أَخْرَجَتْكَ إِلَى الْأَرْضِ فَرَضِيَّتْ أَنْ تَشْبَعَ وَ تَجُوعَ هِيَ وَ تَكْسُوكَ وَ تَعْرَى وَ تُرْوِيكَ وَ تَطْمَأُ وَ تُظْلِكَ وَ تَضْحَى وَ تُنْعَمَكَ بِبُؤْسِهَا وَ تُلَذِّدَكَ بِالنَّوْمِ بِأَرْقِهَا وَ كَانَ بَطْنُهَا لَكَ وَ عَاءٌ وَ حَجْرُهَا لَكَ جِوَاءً وَ نَدِيهَا لَكَ سِفَاءً وَ نَفْسُهَا لَكَ وَفَاءً ثُبَائِرُ حَرِّ الدُّنْيَا وَ بَرْدُهَا لَكَ وَ دُونَكَ فَتَشْكُرُهَا عَلَى قَدْرِ ذَلِكَ وَ لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ إِلَّا بِعَوْنِ اللَّهِ وَ تَوْفِيقِهِ

21. حق مادرت این است که بدانی او تو را چنان برداشته که کسی دیگری را بدان گونه برنگیرد و از میوه دل خود تو را چنان خورانده که هیچ کس دیگری را بدان سان نخوراند و به راستی تو را به گوش و چشم و دست و پای و پوست و تمام اندامهایش (به تمام وجود خود) نگهداری کرده و بدین نگهداری به خوشرویی و دلشادی مواظبت در پیوسته و هر ناگواری و درد و گرانی و نگرانی (دوران بارداری را) تحمل کرده چنانکه دست تطاول (آفات) را از تو دور ساخته و تو را بر زمین نهاده و خرسند بوده است که تو سیر باشی و او خود گرسنه ماند و تو جامه پوشی و او برهنه باشد و تو را سیراب کند و خود تشنه ماند و تو را در سایه دارد و خود زیر آفتاب باشد و با بیچارگی خود تو را نعمت بخشد و با بیخوابی خود تو را لذت خواب چشانند و شکمش ظرف هستی تو بوده و دامنش پرورشگاهت و پستانش چشمه نوشت و جاننش نگهدارت، سرد و گرم دنیا را برای تو و به خاطر تو چشیده است پس به قدرشناسی از این همه او را سپاس گزار، و این قدردانی را نتوانی جز به یاری و توفیق خداوند .

22. وَ أَمَّا حَقُّ أَبِيكَ فَتَعْلَمُ أَنَّهُ أَصْلَكَ وَ أَنْكَ فَرَعُهُ وَ أَنْكَ لَوْلَاهُ لَمْ تَكُنْ فَهَهُمَا رَأَيْتَ فِي نَفْسِكَ مِمَّا يُعْجِبُكَ فَاَعْلَمْ أَنَّ أَبَاكَ أَصْلُ

22. و اما حق پدرت این است که بدانی او ریشه (هستی) توست و تو شاخسار (درخت وجود) اوئی و

النُّعْمَةِ عَلَيْكَ فِيهِ وَ أَحْمَدِ اللَّهِ وَ اشْكُرْهُ عَلَى قَدْرِ ذَلِكَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

اگر او نمی بود تو هم نبودی، پس هرگاه در خود چیزی دیدی که پسندیدی بدان که سرچشمه آن نعمت بر تو، پدرت باشد (و آن را از پدرت داری) و خدا را بستای و به همان اندازه سپاسش دار (و لا قوة الا بالله) (و نیرویی جز به خداوند نیست .)

23. وَ أَمَا حَقَّ وَلَدِكَ فَتَعَلَّمْ أَنَّهُ مِنْكَ وَ مُضَافٌ إِلَيْكَ فِي عَاجِلِ الدُّنْيَا بِخَيْرِهِ وَ شَرِّهِ وَ أَنْتَ مَسْئُولٌ عَمَّا وُلِّيْتَهُ مِنْ حُسْنِ الْأَدَبِ وَ الدَّلَالَةِ عَلَى رَبِّهِ وَ الْمَعُونَةِ لَهُ عَلَى طَاعَتِهِ فِيكَ وَ فِي نَفْسِهِ فَمُنَابُّ عَلَى ذَلِكَ وَ مَعَاقِبٌ فَأَعْمَلْ فِي أَمْرِهِ عَمَلِ الْمُتَزَيِّنِ بِحُسْنِ أَثَرِهِ عَلَيْهِ فِي عَاجِلِ الدُّنْيَا الْمُعَدِّرِ إِلَى رَبِّهِ فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ بِحُسْنِ الْفِيَامِ عَلَيْهِ وَ الْأَخْذِ لَهُ مِنْهُ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

23. و اما حق فرزندت (این است که) بدانی او از توست و در این جهان به نیک و بد خویش وابسته به توست و تو با پرورش خوب و رهنمایی او به راه پروردگارش و کمک به او در فرمانبرداری (وی) هم) درباره خودت و (هم) در حق او مسئول هستی و بر (اساس) این مسئولیت پاداش بری و کیفر بینی، پس در کار فرزند، چنان کسی عمل کن که کارش را در این دنیا به حسن اثر بیارید و تو به سبب حسن رابطه فیما بین و سرپرستی خوبی که از او کرده ای و نتیجه ای الهی که از او گرفته ای نزد پروردگارت معذور باشی. و لا قوة الا بالله (و نیرویی جز به خداوند نیست .)

24. وَ أَمَا حَقَّ أَخِيكَ فَتَعَلَّمْ أَنَّهُ يَدُكَ الَّتِي تَبْسُطُهَا وَ ظَهْرُكَ الَّذِي تَلْتَجِي إِلَيْهِ- وَ عِزُّكَ الَّذِي تَعْتَمِدُ عَلَيْهِ وَ قُوَّتُكَ الَّتِي تَصُولُ بِهَا فَلَا تَتَّخِذْهُ سِلَاحًا عَلَى مَعْصِيَةِ اللَّهِ وَ لَا عُدَّةً لِلظُّلْمِ بِحَقِّ اللَّهِ وَ لَا تَدْعُ نُصْرَتَهُ عَلَى نَفْسِهِ وَ مَعُونَتَهُ عَلَى عَدُوِّهِ وَ الْحَوْلِ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ شَيَاطِينِهِ وَ تَأْذِيَةِ النَّصِيحَةِ إِلَيْهِ وَ الْإِقْبَالِ عَلَيْهِ فِي اللَّهِ فَإِنَّ انْقَادَ لِرَبِّهِ وَ أَحْسَنَ الْإِجَابَةِ لَهُ وَ إِلَّا فَلْيَكُنِ اللَّهُ أَثَرَ عِنْدَكَ وَ أَكْرَمَ عَلَيْكَ مِنْهُ.

24. و اما حق برادرت (این است که) بدانی او دست توست که آن را) به کار می گشایی و پشت توست که به او پناه می بری و (مایه) غلبه توست که بدو اعتماد می کنی و نیروی توست که با آن هجوم آوری. پس او را سلاح نافرمانی خدا و دست افزار تجاوز بر حق خدا مگیر و از یاری به او در کار خودش و یآوری به او در برابر دشمنش و حایل شدن میان او و شیطانهایش و نصیحت پردازی و روی آوردن بدو برای خرسندی خدا، در صورتی که مطیع خدا باشد؛ و به نیکویی از او پذیرفته آید، خودداری مکن وگرنه باید خدا نزد تو بر او مقدمتر و از وی گرامیتر باشد .

25. وَ أَمَا حَقَّ الْمُنْعَمِ عَلَيْكَ بِالْوَلَاءِ فَإِنَّ تَعَلَّمَ أَنَّهُ أَنْفَقَ فِيكَ مَالَهُ وَ أَخْرَجَكَ مِنْ ذُلِّ الرِّقِّ وَ وَحْشَتِهِ إِلَى عِزِّ الْحُرِّيَّةِ وَ أَنْسَهَا وَ أَطْلَقَكَ مِنْ أَسْرِ الْمَلَكَةِ وَ فَكَ عَنْكَ حَلْقَ الْعُبُودِيَّةِ وَ أَوْجَدَكَ رَائِحَةَ الْعِزِّ وَ أَخْرَجَكَ مِنْ سِجْنِ الْفَقْرِ وَ دَفَعَ عَنْكَ الْعُسْرَ وَ

25. و اما حق کسی که به تو نعمت آزادی از بردگی داده (5) این است که بدانی او مال خود را در (راه آزادی) تو پرداخته و تو را از خواری بردگی و هراس آن در آورده و به عزت آزادگی و آرامش آن رسانده و از اسارت غلامی

بَسَطَ لَكَ لِسَانَ الْإِنصَافِ وَ أَبَاحَكَ الدُّنْيَا كُلَّهَا فَمَلَكَكَ نَفْسَكَ وَ
حَلَّ أَسْرَكَ وَ فَرَّغَكَ لِعِبَادَةِ رَبِّكَ وَ اِحْتَمَلَ بِدَلِّكَ التَّقْصِيرَ فِي
مَالِهِ فَتَعَلَّمَ أَنَّهُ أَوْلَى الْخَلْقِ بِكَ بَعْدَ أَوْلِي رَحِمِكَ فِي حَيَاتِكَ وَ
مَوْتِكَ وَ أَحَقُّ الْخَلْقِ بِنَصْرِكَ وَ مُعُونَتِكَ وَ مُكَاتِفَتِكَ فِي دَاتِ
اللَّهِ فَلَا تُؤَيِّرْ عَلَيْهِ نَفْسَكَ مَا اِحْتِاجَ إِلَيْكَ

آزادت کرده و حلقه‌های) زنجیر) بندگی را از (دست و
پایت) گشوده و نسیم عزت) اختیارداری خود را) بر تو
دمیده و از زندان بی‌اختیاری برون آورده و سختی را از
تو دور رانده و زبان عدالت را بر تو گشاده و تمام دنیا را
برایت مباح (و آزاد) کرده و تو را مالک خویش ساخته و
از اسارت رهایت کرده و برای پرستش پروردگارت
آسودگی بخشیده و در این راه کاهش مال خود را تحمل
کرده است. پس باید بدانی که او بعد از خویشاوندانت،
از همه مردم در زندگی و مرگت به تو نزدیکتر است و به
یاری و یآوری و همکاری تو در راه خدا سزاوارترین مردم
است. پس تا او نیازی دارد خود را بر او ترجیح مده .

26. وَ أَمَا حَقَّ مَوْلَاكَ الْجَارِيَةَ عَلَيْهِ نِعْمَتُكَ فَإِنَّ تَعَلَّمَ أَنَّ اللَّهَ
جَعَلَكَ حَامِيَةً عَلَيْهِ وَ وَاقِيَةً وَ نَاصِرًا وَ مَعْقِلًا وَ جَعَلَهُ لَكَ
وَسِيلَةً وَ سَبَبًا بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ فَبِالْحَرِيِّ أَنْ يَحْجُبَكَ عَنِ النَّارِ
فَيَكُونُ فِي ذَلِكَ ثَوَابٌ مِنْهُ فِي الْأَجْلِ وَ يَحْكُمُ لَكَ بِمِيرَاثِهِ فِي
الْعَاجِلِ إِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُ رَحِمٌ مُكَافَأَةٌ لِمَا أَنْفَقْتَهُ مِنْ مَالِكَ عَلَيْهِ وَ
قُتِلَتْ بِهِ مِنْ حَقِّهِ بَعْدَ انْفَاقِ مَالِكَ فَإِنْ لَمْ تَقُمْ بِحَقِّهِ خَيْفَ عَلَيْكَ
أَنْ لَا يَطِيبَ لَكَ مِيرَاثُهُ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

26. و اما حق برده آزاد کرده تو این است که بدانی خدا
تو را پشتیبان و نگهبان و یاور و پناهگاه او ساخته و او را
وسیله و سببی میان تو و خودش قرار داده و سزااست
که تو را (به سبب او (از دوزخ دور سازد و در
(خوشرفتاری) تو با او، تو را پاداش آخرت باشد و در دنیا
نیز اگر خویشاوندی‌اش نباشد، به جبران آنکه مالت را بر
او خرج کرده و پس از پرداخت مالت به حفظ حقش نیز
اقدام کرده‌ای، میراث بردن از او بر تو رواست و اگر
حقش را مراعات نکنی بیم آن می‌رود که میراثش بر تو
گوارا نباشد. و لا قوه الا بالله (نیروی جز به خدا
نیست .)

27. وَ أَمَا حَقَّ ذِي الْمَعْرُوفِ عَلَيْكَ فَإِنَّ تَشْكُرَهُ وَ تَذَكَّرَ
مَعْرُوفَهُ وَ تَنْشُرَ لَهُ الْمَقَالَةَ الْحَسَنَةَ وَ تُخْلِصَ لَهُ الدَّعَاءَ فِيمَا
بَيْنَكَ وَ بَيْنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ فَإِنَّكَ إِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ كُنْتَ قَدْ شَكَرْتَهُ
سِرًّا وَ عَلَانِيَةً ثُمَّ إِنَّ أَمَكْنَ مُكَافَأَتَهُ بِالْفِعْلِ كَافَأَتُهُ وَ إِلَّا كُنْتَ
مُرْصِدًا لَهُ مُوْطِنًا نَفْسَكَ عَلَيْهَا

27. و اما حق کسی که به تو احسان کرده این است
که او را سپاس داری و احسانش را یاد کنی و گفتاری
نکو درباره او بپراکنی و میان خود و خدای سبحان
خالصانه دعایش کنی، پس اگر به راستی چنین کردی
او را در نهان و عیان سپاس داشته‌ای، آنگاه اگر عوض
دادن به او برایت میسر شد او را عوض دهی وگرنه
هماره در صدد جبران باشی و خود را منتظر فرصت آن
نگاهداری .

28. وَ أَمَا حَقَّ الْمُؤَدِّنِ فَإِنَّ تَعَلَّمَ أَنَّهُ مُذَكِّرُكَ بِرَبِّكَ وَ دَاعِيكَ
إِلَى حَظِّكَ وَ أَفْضَلَ أَعْوَانِكَ عَلَى قَضَاءِ الْفَرِيضَةِ الَّتِي

28. اما حق اذانگو (ی تو) این است که بدانی او تو را به
یاد پروردگارت می‌اندازد و تو را به (دریافت) بهره‌ات (از

أَفْتَرَضَهَا اللَّهُ عَلَيْكَ فَتَشْكُرُهُ عَلَى ذَلِكَ شُكْرَكَ لِلْمُحْسِنِ إِلَيْكَ وَ
إِنْ كُنْتَ فِي بَيْتِكَ مُهْتَمًّا لِذَلِكَ لَمْ تُكُنْ لِلَّهِ فِي أَمْرِهِ مُنْهَمًّا وَ
عَلِمْتَ أَنَّهُ نِعْمَةٌ مِنَ اللَّهِ عَلَيْكَ لَا شَكَّ فِيهَا فَأَحْسِنْ صُحْبَةَ نِعْمَةٍ
اللَّهِ بِحَمْدِ اللَّهِ عَلَيْهَا عَلَى كُلِّ حَالٍ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

عبادت (فرا می‌خواند و از بهترین یاوران تو در ادای فریضه
(نمازی) است که خداوند بر تو واجب ساخته، پس در
این (خدمت) او را همچون کسی که به تو احسان کرده
سپاس گزار. و اگر در (امور) خانه خود از او اندوهی به
دل داری (6) نباید در کار الهی وی (اذانگویی) به او بدبین
باشی و (باید) بدانی که او بی‌تردید نعمتی از خدا بر
توست، پس با سپاسگزاری از خداوند، با نعمت خدا به
هر حال خوشرفتاری کن. و لا قوه الا بالله (و نیرویی
نیست جز به خداوند .)

29. وَ أَمَّا حَقُّ إِمَامِكَ فِي صَلَاتِكَ فَإِنْ تَعَلَّمَ أَنَّهُ قَدْ تَقَلَّدَ السَّفَارَةَ
فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ اللَّهِ وَ الْوَفَادَةَ إِلَى رَبِّكَ وَ تَكَلَّمَ عَنْكَ وَ لَمْ تَتَكَلَّمْ
عَنْهُ وَ دَعَا لَكَ وَ لَمْ تَدْعُ لَهُ وَ طَلَبَ فِيكَ وَ لَمْ تَطْلُبْ فِيهِ وَ كَفَاكَ
هَمَّ الْمَقَامِ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَ الْمُسَاءَلَةَ لَهُ فِيكَ وَ لَمْ تُكْفِهِ ذَلِكَ فَإِنْ
كَانَ فِي شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ تَقْصِيرًا كَانَ بِهِ دُونَكَ وَ إِنْ كَانَ أَيْمًا لَمْ
تُكُنْ شَرِيكُهُ فِيهِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ عَلَيْكَ فَضْلٌ فَوْقَى نَفْسِكَ بِنَفْسِهِ وَ
وَقَى صَلَاتَكَ بِصَلَاتِهِ فَتَشْكُرْ لَهُ عَلَى ذَلِكَ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ
إِلَّا بِاللَّهِ

29. و اما حق پیشنمازت این است که بدانی او سفیر
میان تو و خدا و نمایندگات در پیشگاه پروردگار توست و
از جانب تو سخن گوید و تو از جانب او سخن نگویی و
برای تو (خدا را) بخواند و تو برای او نخوانی و برای تو
درخواست کند و تو برای او درخواست نکنی (و امر)
مهم ایستادن در برابر خدا و درخواست از او را برایت
کفایت (و نیابت) کرده و تو در این امر او را نیابت
نکرده‌ای. پس اگر در این وظیفه او را تقصیری باشد بر
عهده خود اوست نه تو و اگر گناهی باشدش تو شریک
گناهش نیستی و او را (در نماز) بر تو برتری نیست. (7)
پس او خود را نگهبان تو ساخته و نمازش را سپر نماز تو
کرده و باید بر این سپاسش داری. و لا حول و لا قوه الا
بالله (و هیچ جنبش و نیرویی نیست جز به خداوند .)

30. وَ أَمَّا حَقُّ الْجَلِيسِ فَإِنْ تُلِينُ لَهُ كَنَفَكَ وَ تُطِيبُ لَهُ جَانِبَكَ وَ
تُنْصِفُهُ فِي مُجَارَاةِ اللَّفْظِ وَ لَا تُغْرِقَ فِي نَزْعِ اللَّحْظِ إِذَا لَحَظْتَ
وَ تَقْصِدَ فِي اللَّفْظِ إِلَى إِفْهَامِهِ إِذَا لَفَظْتَ وَ إِنْ كُنْتَ الْجَلِيسَ إِلَيْهِ
كُنْتَ فِي الْقِيَامِ عَنْهُ بِالْخِيَارِ وَ إِنْ كَانَ الْجَالِسَ إِلَيْكَ كَانَ
بِالْخِيَارِ وَ لَا تَقُومَ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

30. و اما حق همنشین این است که با او نرمخویی و
نرم رفتاری کنی و در گفت و گوی با او جانب انصاف
نگاهداری و اگر خواستی (هنگام مجالست) به کاری
دیگر پردازی در امر (بی‌اعتناپی) و چشم برگرفتن از او
مبالغه نکنی و چون با وی به سخن در آیی از بیان خود
قصد فهماندنش را داشته باشی، و اگر تو به دیدارش
رفتی و کنارش نشستی، برخاستن نیز به اختیار توست
ولی اگر او به کنار تو آمده و نشسته اختیار برخاستن
هم با اوست. و تو جز با اجازه او برنخیزی (و مجلس را
بر هم نزنی). و لا قوه الا بالله (و نیرویی نیست جز به
خداوند .)

31. وَأَمَّا حَقَّ الْجَارِ فَحِفْظُهُ غَائِباً وَ كَرَامَتُهُ شَاهِداً وَ نُصْرَتُهُ وَ مَعُونَتُهُ فِي الْحَالَيْنِ جَمِيعاً لَا تَتَّبِعُ لَهُ عَوْرَةً وَ لَا تَبْحَثُ لَهُ عَنْ سَوْءَةٍ لِنَعْرِفَهَا فَإِنْ عَرَفْتَهَا مِنْهُ عَنْ غَيْرِ إِرَادَةٍ مِنْكَ وَ لَا تَكَلَّفِ كُنْتَ لِمَا عَلِمْتَ حِصْناً حَصِيناً وَ سِثْراً سَتِيراً لَوْ بَحَثْتَ الْأَسِنَّةَ عَنْهُ ضَمِيراً لَمْ تَتَّصِلْ إِلَيْهِ لِأَنْطَوَائِهِ عَلَيْهِ لَا تَسْمِعْ عَلَيْهِ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ لَا تُسَلِّمُهُ عِنْدَ شَدِيدَةٍ وَ لَا تَحْسُدُهُ عِنْدَ نِعْمَةٍ تُقِيلُ عَثْرَتَهُ وَ تَغْفِرُ زَلَّتَهُ وَ لَا تَدْخُرْ جَلْمَكَ عَنْهُ إِذَا جَهَلَ عَلَيْكَ وَ لَا تَخْرُجْ أَنْ تَكُونَ سِلْماً لَهُ تَرُدُّ عَنْهُ لِسَانَ الشَّتِيمَةِ وَ تُبْطِلُ فِيهِ كَيْدَ حَامِلِ النَّصِيحَةِ وَ تُعَاشِرُهُ مُعَاشِرَةَ كَرِيمَةٍ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

31. و اما حق همسایه، نگهداشت اوست چون در غیبت باشد و گرامیداشت او چون به حضرت آید و یآوری بدو در هر دو حال (غیبت و حضور)، عیبی از او را پیگیری مکن و از بدی که او راست کاوش منما که بر آن آگاه شوی و اگر به ناخواه خود و بی‌رنجی بر آن آگه شدی باید بر آنچه دانسته‌ای چون دژی استوار و پرده‌ای عیب‌پوش بپایی که اگر نیزه‌ها به کاویدن دلی که (از آن راز آگه شده و) آن را در خود پیچیده پردازند، بدان نرسند. از آنجا که نداند (و انتظار ندارد) به سخنی بر ضد او گوش مسپار و به هنگام سختی او را وا مگذار و به گاه نعمت بر او رشک مبر. (تو را سزد که) از خطایش درگذری و لغزشش را ببخشی و اگر با تو جهالتی کرد بردباری را از او دریغ مدار و از (راه) سازگاری با او بیرون شو. (باید) دشنام (دیگران) را از او بگردانی و دغلی ناصح‌نمایی را با او باطل سازی و با او به معاشرتی کریمانه آمیزش کنی. و لا حول و لا قوة الا بالله (و جنبش و نیرویی نیست جز به خداوند.)

32. وَأَمَّا حَقَّ الصَّاحِبِ فَإِنَّ تَصَحُّبَهُ بِالْفَضْلِ مَا وَجَدْتَ إِلَيْهِ سَبِيلاً وَ إِلَّا فَلَا أَقْلَ مِنَ الْإِنصَافِ وَ أَنْ تُكْرِمَهُ كَمَا يُكْرِمُكَ وَ تَحْفَظُهُ كَمَا يَحْفَظُكَ وَ لَا يَسْبِقُكَ فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ إِلَى مَكْرَمَةٍ فَإِنْ سَبَقَكَ كَأَفَاتِهِ وَ لَا تُقْصِرَ بِهِ عَمَّا يَسْتَحِقُّ مِنَ الْمَوَدَّةِ تَلْزِمُ نَفْسَكَ نَصِيحَتَهُ وَ حِيَاظَتَهُ وَ مُعَاضَدَتَهُ عَلَى طَاعَةِ رَبِّهِ وَ مَعُونَتَهُ عَلَى نَفْسِهِ فِيمَا لَا يَهُمُّ بِهِ مِنْ مَعْصِيَةِ رَبِّهِ ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِ رَحْمَةً وَ لَا تَكُونُ عَلَيْهِ عَذَاباً وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

32. و اما حق صاحب این است که چندان که راهی می‌یابی و توانی با احسان با او هم صحبتی کنی و گرنه دست کم به انصاف با او رفتار کنی و او را به اندازه‌ای که گرامی‌ات می‌دارد، ارجمند شماری و همان گونه که تو را ننگه می‌دارد نگاهش داری، و در هیچ گرامیداشتی در میانه شما بر تو پیشی نجوید و اگر پیشدستی کرد، جبران‌ش کنی و تا آنجا که شایستگی دارد در دوستی او کوتاهی نوری. خود را بر آن داری که خیرخواه و نگهدار و یاور او در فرمانبرداری پروردگارش، و کمک او به خویشتن در اینکه نافرمانی پروردگارش نکند، باشی. سپس (باید بر او) رحمتی باشی نه زحمتی. و لا قوة الا بالله (و نیرویی نیست جز به خدا.)

33. وَأَمَّا حَقُّ الشَّرِيكِ فَإِنَّ غَابَ كَفَيْتَهُ وَ إِنْ حَضَرَ سَاوَيْتَهُ وَ
لَا تَعَزِّمَ عَلَى حُكْمِكَ دُونَ حُكْمِهِ وَ لَا تَعْمَلْ بِرَأْيِكَ دُونَ
مُنَاطَرَتِهِ وَ تَحْفَظْ عَلَيْهِ مَالَهُ وَ تَنْفِي عَنْهُ خِيَانَتَهُ فِيمَا عَزَّ أَوْ
هَانَ فَإِنَّهُ بَلَّغَنَا أَنَّ يَدَ اللَّهِ عَلَى الشَّرِيكَيْنِ مَا لَمْ يَنْخَاوَنَا وَ لَا قُوَّةَ
إِلَّا بِاللَّهِ

33. و اما حق شريك اين است كه اگر غايب باشد كار او را خود كفايت كنى و اگر حاضر باشد با او برادرانه كار كنى و سر خود بدون توجه به رأى و صوابديد او تصميم نگيرى و به تصميم خود بدون رايزنى با او عمل نكنى و مالش را برايش نگهدارى و كم يا بيش در آن خيانت نورزى، چه به ما رسيده است: «تا دو شريك به يكديگر خيانت نكرده‌اند، دست خدا بر سر ايشان است». و لا قوة الا بالله (و نيروى نيست جز به خدا .)

34. وَأَمَّا حَقُّ الْمَالِ فَإِنَّ لَا تَأْخُذَهُ إِلَّا مِنْ جِلِّهِ وَ لَا تُنْفِقَهُ إِلَّا فِي جِلِّهِ وَ لَا تُحْرِفَهُ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَ لَا تُصْرِفُهُ عَنْ حَقَائِقِهِ وَ لَا تَجْعَلُهُ إِذَا كَانَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ وَ سَبَباً إِلَى اللَّهِ وَ لَا تُؤَثِّرَ بِهِ عَلَى نَفْسِكَ مَنْ لَعَلَّهُ لَا يَحْمَدُكَ وَ بِالْحَرِيِّ أَنْ لَا يُحْسِنَ خِلَافَتَهُ فِي تَرْكِكَ وَ لَا يَعْمَلْ فِيهِ بِطَاعَةِ رَبِّكَ فَتَكُونَ مُعِيناً لَهُ عَلَى ذَلِكَ أَوْ بِمَا أُحْدِثَ فِي مَالِكَ أَحْسَنَ نَظراً لِنَفْسِهِ فَيَعْمَلَ بِطَاعَةِ رَبِّهِ فَيَذْهَبَ بِالْغَنِيمَةِ وَ تَبُوءَ بِالْإِثْمِ وَ الْحَسْرَةِ وَ النَّدَامَةِ مَعَ التَّبِعَةِ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

34. و اما حق دارايى اين است كه آن را جز از راه حلال به دست نياورى و جز به راه حلالش صرف نكنى و آن را بيجا خرج نكنى و از راههاى درستش به نادرست منتقل نسازى و چون خداوندش داده است جز در راه خدا و آنچه وسيله نزديكى به خداست قرارش ندهى و در صورتى كه خود بدان نياز دارى به كسى كه بسا از تو سپاسگزارى (هم) نكند (بيهوده‌اش) ندهى، و سزااست كه آن را به بهاي ترك طاعت پروردگارت، پس از خود، به ميراث ننهى كه به وارث كمك كرده باشى تا در راه طاعت پروردگارش بهتر از تو آن مال را به مصرف رساند و بهره نهايى آن را ببرد و بار گناه و افسوس و پشيمانى با پيامدهايش بر دوش تو بماند. و لا قوة الا بالله (و نيروى نيست جز به خداوند .)

35. وَأَمَّا حَقُّ الْعَرِيمِ الطَّالِبِ لَكَ فَإِنْ كُنْتَ مُوسِراً أَوْفَيْتَهُ وَ كَفَيْتَهُ وَ أَعْنَيْتَهُ وَ لَمْ تَرُدُّهُ وَ تَمَطَّلْهُ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ مَطَّلُ الْعَرِيِّ ظُلْمٌ وَ إِنْ كُنْتَ مُعْسِراً أَرْضَيْتَهُ بِحُسْنِ الْقَوْلِ وَ طَلَبْتَ إِلَيْهِ طَلَباً جَمِيلاً وَ رَدَدْتَهُ عَنْ نَفْسِكَ رَدّاً لَطِيفاً وَ لَمْ تَجْمَعْ عَلَيْهِ ذَهَابَ مَالِهِ وَ سُوءَ مُعَامَلَتِهِ فَإِنَّ ذَلِكَ لَوْمٌ وَ لَا قُوَّةَ
إِلَّا بِاللَّهِ

35. و اما حق بستانكارى كه طلبش را از تو بخواهد اين است كه اگر مال دارى به او بپردازى و كارش را به راه اندازه و بى‌نيازش كنى و او را سر ندوانى و از امروز به فردايش نكشانى؛ زيرا پيامبر خدا (صلى الله عليه و آله و سلم) فرمود: «تأخير اداى دين از جانب توانگر ستم است»، و اگر تنگدستى، وى را به خوش گفتارى خرسند سازى و از او به نيكي مهلت خواهى و او را به لطف و خوشى از خود برگردانى و با بردن مالش، بد رفتارى بدو را نيز ميفزايى كه اين پستى است. و لا قوة الا بالله (و نيروى نيست جز به خدا .)

36. وَأَمَّا حَقَّ الْخَلِيطِ فَإِنَّ لَا تُعْرَهُ وَلَا تُعْشَهُ وَلَا تُكْذِبُهُ وَلَا تُغْفَلُهُ وَلَا تَخْدَعُهُ وَلَا تَعْمَلُ فِي انْتِقَاضِهِ عَمَلِ الْعَدُوِّ الَّذِي لَا يَبْقَى عَلَى صَاحِبِهِ وَإِنْ أَطْمَأَنَّ إِلَيْكَ اسْتَفْصَيْتَ لَهُ عَلَى نَفْسِكَ وَ عَلِمْتَ أَنَّ غَيْبَ الْمُسْتَرْسِلِ رَبًّا وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

36. اما حق معاشر تو (8) این است که او را نفریبی و با وی دغلی در کار نیاری و به او دروغ نگویی و غافلش نسازی و نیرنگش زنی و چون دشمنی که ملاحظه طرف خود را نمی‌کند به کارشکنی او نپردازی و اگر به تو اطمینان کرد تا آنجا که توانی برایش بکوشی و بدانی که مغبون کردن کسی که (به تو) اعتماد کرده مانند ربا خوردن است. و لا قوة الا بالله (و نیرویی نیست جز به خدا.)

37. وَأَمَّا حَقَّ الْخَصْمِ الْمُدَّعِي عَلَيْكَ فَإِنْ كَانَ مَا يَدَّعِي عَلَيْكَ حَقًّا لَمْ تَنْفَسِخْ فِي حُجَّتِهِ وَ لَمْ تَعْمَلْ فِي إِبْطَالِ دَعْوَتِهِ وَ كُنْتَ خَصْمَ نَفْسِكَ لَهُ وَ الْحَاكِمَ عَلَيْهَا وَ الشَّاهِدَ لَهُ بِحَقِّهِ دُونَ شَهَادَةِ الشُّهُودِ فَإِنَّ ذَلِكَ حَقَّ اللَّهِ عَلَيْكَ وَ إِنْ كَانَ مَا يَدَّعِيهِ بَاطِلًا رَفَقْتَ بِهِ وَ رَوَعْتَهُ وَ نَاسَدْتَهُ بِدِينِهِ وَ كَسَرْتَ جِدَّتَهُ عَنْكَ بِذِكْرِ اللَّهِ وَ أَلْقَيْتَ حَسْرَةَ الْكَلَامِ وَ لَغَطُهُ الَّذِي لَا يَرُدُّ عَنْكَ عَادِيَةً عَدُوَّكَ بَلْ تَبُوءُ بِإِثْمِهِ وَ بِهِ يَسْتَحْدُ عَلَيْكَ سَيْفَ عَدَاوَتِهِ لِأَنَّ لَفْظَةَ السُّوءِ تَبَعَتْ الشَّرَّ وَ الْخَيْرُ مَقْمَعَةٌ لِلشَّرِّ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

37. اما حق طرفی که مدعی توست این است که اگر در آنچه ادعا می‌کند او را بر تو حقی است دلیلش را نشکنی و واخواهی او را باطل نسازی و به سود او با خود طرف شوی (کلاهت را قاضی کنی) و بر ضد خود حکم کنی و بی‌گواهی گواهان، خودت، گواه حق او باشی؛ زیرا این حق خدا بر توست، و اگر آنچه ادعا می‌کند باطل است با او نرمی کنی، و بيمش (از خدا) دهی و به دینش سوگند دهی (و بخواهی که دین را مراعات کند) و با یادآوری از خدا تندی او را بکاهی و (خود) دست از پرگویی و نارواگویی بکشی (که این دو) دشمنت را از تو دور نسازد بلکه تو را به گناه او گرفتار سازد و تیغ دشمنی‌اش را بر تو تیز کند؛ چه نارواگویی شر به بار آرد و خوشگویی ریشه شر را براندازد. و لا قوة الا بالله (و نیرویی نیست جز به خداوند.)

38. وَأَمَّا حَقَّ الْخَصْمِ الْمُدَّعِي عَلَيْهِ فَإِنْ كَانَ مَا تَدَّعِيهِ حَقًّا أَجْمَلْتَ فِي مُقَاوَلَتِهِ بِمَخْرَجِ الدَّعْوَى فَإِنَّ لِلدَّعْوَى غِلْظَةً فِي سَمْعِ الْمُدَّعِي عَلَيْهِ وَ قَصَدَتْ قَصْدَ حُجَّتِكَ بِالرَّفْقِ وَ أَمَهَلَ الْمُهْلَةَ وَ أَبْيَنَ الْبَيَانَ وَ أَلْطَفَ اللَّطْفِ وَ لَمْ تَتَشَاغَلْ عَنْ حُجَّتِكَ بِمُنَازَعَتِهِ بِالْفَيْلِ وَ الْقَالَ فَتَدَهَبَ عَنْكَ حُجَّتُكَ وَ لَا يَكُونُ لَكَ فِي ذَلِكَ دَرْكٌ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

38. اما حق طرفی که تو بر او ادعایی داری این است که اگر آنچه ادعا می‌کنی حق توست در گفت و گو برای بیان مدعا (و در مطالبه خود از او) لطیف و آرام باشی؛ چه شنیدن ادعا (از خواهان) بر گوش خواننده، دشوار و گران می‌آید، و دلیل خود را با نرمی به او بفهمانی و به او مهلت دهی و بیانی روشن و لطیفترین نرمشها را به کار گیری و کشمکش او با بگو مگوی خود، تو را از دلیل آوردنت باز ندارد چندان که دلیلت از دستت برود و نتوانی جبران کنی و به جایی برسی. و لا قوة الا بالله (و نیرویی نیست جز به خدا.)

39. وَأَمَّا حَقَّ الْمُسْتَشِيرِ فَإِنْ حَضَرَكَ لَهُ وَجْهٌ رَأَى جَهْدَتْ لَهُ فِي النَّصِيحَةِ وَ أَشْرَتْ عَلَيْهِ بِمَا تَعْلَمُ أَنَّكَ لَوْ كُنْتَ مَكَانَهُ عَمِلْتَ بِهِ وَ ذَلِكَ لِيَكُنْ مِنْكَ فِي رَحْمَةٍ وَ لِيُنِ الْلَّيْنِ فَإِنَّ اللَّيْنَ يُؤْنِسُ الْوَحْشَةَ وَ إِنَّ الْعِلْظَ يُوحِشُ مَوْضِعَ الْأُنْسِ وَ إِنْ لَمْ يَحْضُرْكَ لَهُ رَأْيٌ وَ عَرَفْتَ لَهُ مَنْ تَتَّقُ بِرَأْيِهِ وَ تَرْضَى بِهِ لِنَفْسِكَ دَلَّلْتَهُ عَلَيْهِ وَ أَرْضَدْتَهُ إِلَيْهِ فَكُنْتَ لَمْ تَأَلَهُ خَيْرًا وَ لَمْ تَنْدَخِرْهُ نُصْحًا وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

39. و اما حق کسی که از تو رایزنی خواهد (و چاره جوید) این است که اگر رأی درستی به خاطرت رسید در نصیحت (و خیراندیشی) برای او بکوشی و هر چه می‌دانی به مشورتش بفهمانی و بگویی که اگر تو به جای او بودی چنان می‌کردی و این از آن روست که او از سوی تو مهربانی و نرمی بیند؛ زیرا نرمش رمندگی را از میانه بردارد و سختگیری به جای همدلی، رمندگی آرد. و اگر در کار او نظری بر خاطرت نگذرد ولی دیگری را بشناسی که به رأی او اعتماد داری و او را برای رایزنی خودت می‌پسندی وی را به او معرفی و رهنمایی کنی، و در حق او کوتاهی نوری و از خیراندیشی برایش فروگذار نکنی. و لا قوة الا بالله (و نیرویی نیست جز به خدا.)

40. وَأَمَّا حَقَّ الْمُسْتَشِيرِ عَلَيْكَ فَلَا تَتَّهَمُهُ فِيمَا لَا يُوَافِقُكَ عَلَيْهِ مِنْ رَأْيِهِ إِذَا أَشَارَ عَلَيْكَ فَإِنَّمَا هِيَ الْأَرَاءُ وَ تَصَرَّفُ النَّاسُ فِيهَا وَ اخْتِلَافُهُمْ فُكُنْ عَلَيْهِ فِي رَأْيِهِ بِالْخِيَارِ إِذَا اتَّهَمْتَ رَأْيَهُ فَأَمَّا تُهْمُهُ فَلَا تَجُوزُ لَكَ إِذَا كَانَ عِنْدَكَ مِمَّنْ يَسْتَحِقُّ الْمَشَاوَرَةَ وَ لَا تَدْعُ شُكْرَهُ عَلَى مَا بَدَأَ لَكَ مِنْ إِشْخَاصِ رَأْيِهِ وَ حُسْنِ وَجْهِ مَشُورَتِهِ فَإِذَا وَافَقَكَ حَمَدْتَ اللَّهَ وَ قِيلَتْ ذَلِكَ مِنْ أَخِيكَ بِالشُّكْرِ وَ الْإِرْصَادِ بِالْمُكَافَأَةِ فِي مِثْلِهَا إِنْ فَرَعَ إِلَيْكَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

40. و اما حق کسی که تو از او رایزنی خواهی (و چاره جوئی) این است که او را در نظر ناموافقی که بر سبیل مشورت به تو دهد متهم نکنی؛ زیرا مردم در زمینه آراء متفاوتند و نظرهای مختلف دارند. و اگر به رأی او بدگمانی مختاری، اما متهم ساختن او که به دیده تو شایسته رایزنی بوده است بر تو روا نیست و نیز از آنجا که نظر خود را به خوبی به تو ارائه کرده و به نیکویی مشورت داده سپاسگزاری از او را فرو مگذار. و اگر نظری موافق خواست تو داد خدا را سپاس دار و آن رأی را با سپاسمندی از برادرت بپذیر و منتظر فرصتی باش که اگر او از تو مشورتی خواهد و چاره‌ای جوید همان گونه به او پاداش دهی. و لا قوة الا بالله (و نیرویی نیست جز به خدا.)

41. وَأَمَّا حَقَّ الْمُسْتَنْصِحِ فَإِنَّ حَقَّهُ أَنْ تُؤَدِّيَ إِلَيْهِ النَّصِيحَةَ عَلَى الْحَقِّ الَّذِي تَرَى لَهُ أَنَّهُ يَحْمِلُ وَ تَخْرُجَ الْمَخْرَجَ الَّذِي يَلِينُ عَلَى مَسَامِعِهِ وَ تَكَلِّمَهُ مِنَ الْكَلَامِ بِمَا يُطِيقُهُ عَقْلُهُ فَإِنَّ لِكُلِّ عَقْلٍ طَبَقَهُ مِنَ الْكَلَامِ يَعْرِفُهُ وَ يَجْتَنِبُهُ وَ لِيَكُنْ مَذْهَبُكَ الرَّحْمَةَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

41. اما حق اندرزخواه این است که به اندازه‌ای که می‌بینی شایستگی و توانایی پذیرفتن دارد (خیرخواهانه) اندرزش دهی (و گونه‌ای سخن گوئی) و از راهی در آیی که به گوشش خوش آید و به اندازه‌ای که عقلش توان دریافت دارد با او سخن گوئی؛ زیرا هر

عقلی را نوعی از سخن در خور است که آن را (بهتر) بفهمد و دریابد، و باید روش تو مهربانی باشد. لا قوة الا بالله (و نیرویی نیست جز به خدا .)

42. و اما حق اندرزگو این است که نسبت به او فروتنی کنی و به او دل دهی (و زلال اندرزش را به دلت بنوشانی) و گوش بدو فرا داری تا اندرزش را بفهمی، سپس بدان بیندیشی، اگر در اندرزگویی راه درست پیموده خدا را بر آن سپاس داری و از او بپذیری و قدر اندرزش را بدانی، و اگر توفیق درستگویی نیافته با او مهربان باشی و او را متهم نکنی و بدانی که در خیراندیشی برای تو کوتاهی نورزیده اما اشتباه کرده است، مگر آنکه به دیده تو شایسته بدگمانی باشد که (در این صورت) به هر حال به هیچ سخن او) واقعی مگذار (و وزن و ارزشی مده. و لا قوة الا بالله (و نیرویی نیست جز به خدا .)

43. و اما حق سالخورده این است که سالخوردگی او را احترام گذاری و اگر از پیشگامان در اسلام باشد اسلامش را با مقدم دانستن وی تجلیل کنی و از موضع‌گیری در برابر او بگذری و در راه بر او سبقت نگیری و پیشاپیش وی راه نسپری و با او نادانی نکنی و اگر وی با تو نادانی‌ای کرد بردباری کنی و او را به خاطر حق (تقدم در) اسلام و سالخوردگی‌اش، گرامی داری؛ زیرا حق سالخوردگی به اندازه حق اسلام است. و لا قوة الا بالله (و نیرویی نیست جز به خدا .)

44. و اما حق خردسال، مهربانی با اوست و پرورش و آموزش او و گذشت از او و چشم‌پوشی بر او و نرمی با او و کمک به وی و پرده‌پوشی بر لغزشهای کودکانه اوست که موجب توبه او شود، و کنار آمدن با او و اجتناب از تحريك کردن او؛ زیرا این (روش) به رشد وی نزدیکتر است .

42. وَأَمَّا حَقَّ النَّاصِحِ فَإِنَّ ثُلَيْنَ لَهُ جَنَاحَكَ ثُمَّ تَشْرَيْبَ لَهُ قَلْبَكَ وَ تَفْتَحَ لَهُ سَمْعَكَ حَتَّى تَفْهَمَ عَنْهُ نَصِيحَتَهُ ثُمَّ تَنْظُرَ فِيهَا فَإِنْ كَانَ وَفَّقَ فِيهَا لِلصَّوَابِ حَمِدْتَ اللَّهَ عَلَى ذَلِكَ وَ قَبِلْتَ مِنْهُ وَ عَرَفْتَ لَهُ نَصِيحَتَهُ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ وَفَّقَ لَهَا فِيهَا رَحْمَتُهُ وَ لَمْ تَنْتَهُمْهُ وَ عَلِمْتَ أَنَّهُ لَمْ يَأْلُكَ نُصْحًا إِلَّا أَنَّهُ أَخْطَأَ إِلَّا أَنْ يَكُونَ عِنْدَكَ مُسْتَحَقًّا لِلتَّهْمَةِ. فَلَا تَعْبَأْ بِشَيْءٍ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

43. وَأَمَّا حَقَّ الْكَبِيرِ فَإِنَّ حَقَّهُ تَوْقِيرُ سِنِّهِ وَ إِجْلَالُ إِسْلَامِهِ إِذَا كَانَ مِنْ أَهْلِ الْفَضْلِ فِي الْإِسْلَامِ بِتَقْدِيمِهِ فِيهِ وَ تَرْكُ مُقَابَلَتِهِ عِنْدَ الْخِصَامِ وَ لَا تَسْبِقُهُ إِلَى طَرِيقٍ وَ لَا تَوُثِّمُهُ فِي طَرِيقٍ وَ لَا تَسْتَجْهَلْهُ وَ إِنْ جَهِلَ عَلَيْكَ تَحَمَّلْتَ وَ أَكْرَمْتَهُ بِحَقِّ إِسْلَامِهِ مَعَ سِنِّهِ فَإِنَّمَا حَقَّ السِّنِّ بِقَدْرِ الْإِسْلَامِ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

44. وَأَمَّا حَقَّ الصَّغِيرِ فَرَحْمَتُهُ وَ تَنْقِيْفُهُ وَ تَعْلِيمُهُ وَ الْعَفْوُ عَنْهُ وَ السَّنُّ عَلَيْهِ وَ الرَّفْقُ بِهِ وَ الْمَعُونَةُ لَهُ وَ السَّنُّ عَلَى جَرَائِرِ حَدَائِثِهِ فَإِنَّهُ سَبَبٌ لِلتَّوْبَةِ وَ الْمُدَارَاةُ لَهُ وَ تَرْكُ مُمَاحَكَتِهِ فَإِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى لِرُشْدِهِ

45. وَأَمَّا حَقَّ السَّائِلِ فَأَعْطَاؤُهُ إِذَا تَيَقَّنْتَ صِدْقَهُ وَ قَدَّرْتَ عَلَى سَدِّ حَاجَتِهِ وَ الدَّعَاءُ لَهُ فِيمَا نَزَلَ بِهِ وَ المَعَاوَنَةُ لَهُ عَلَى طَلِبَتِهِ وَ إِن شَكَكْتَ فِي صِدْقِهِ وَ سَبَقْتَ إِلَيْهِ التَّهَمَةَ لَهُ وَ لَمْ تَعَزِّمْ عَلَى ذَلِكَ لَمْ تَأْمَنْ أَنْ يَكُونَ مِنْ كَيْدِ الشَّيْطَانِ أَرَادَ أَنْ يَصُدَّكَ عَنْ حَظِّكَ وَ يَحُولَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ التَّقَرُّبِ إِلَى رَبِّكَ فَتَرَكَتَهُ بِسُوءِهِ وَ رَدَدْتَهُ رَدًّا جَمِيلًا وَ إِن غَلَبَتْ نَفْسُكَ فِي أَمْرِهِ وَ أَعْطَيْتَهُ عَلَى مَا عَرَضَ فِي نَفْسِكَ مِنْهُ- فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ

45. و اما حق سائل (بینوای خواهنده) این است که اگر به راستی او یقین داری و بر رفع نیاز او توانا هستی به او بدهی و برای) سپری شدن بلاى بینوایی) که بر او نازل شده دعا کنی و در انجام دادن درخواستش به او کمک کنی، و اگر در راستی او شك داری و بدگمانی به او در دلت راه یافته اما بدان یقین نداری، از نیرنگ شیطان در امان نیستی که خواسته است تو را از نصیب ثوابت باز دارد و میان تو و (این وسیله) نزدیکی تو به پروردگارت حایل شود) در این صورت) چشم از او فرو پوش و به خوشی جوابش کن و اگر بر نفس خود در کار او چیره آمدی و با آنکه در ضمیر تو چنان گمانی گذشته بود چیزیش بخشیدی (مانعی ندارد) که این کار بجایی است .

46. وَأَمَّا حَقَّ الْمَسْئُولِ فَحَقَّهُ إِنْ أُعْطِيَ قَبْلَ مِنْهُ مَا أُعْطِيَ بِالشُّكْرِ لَهُ وَ المَعْرِفَةَ لِفَضْلِهِ وَ طَلَبِ وَجْهِ العُدْرِ فِي مَنْعِهِ وَ أَحْسِنُ بِهِ الظَّنَّ وَ اعْلَمْ أَنَّهُ إِنْ مَنَعَ فَمَالَهُ مَنَعَ وَ أَنْ لَيْسَ التُّثْرِبُ فِي مَالِهِ وَ إِنْ كَانَ ظَالِمًا فَإِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ -

46. و اما حق مسؤول (کسی که از او چیزی خواهند) این است که اگر چیزی داد با سپاسگزاری و قدردانی احسان از او پذیرفته شود و اگر چیزی نداد او را معذور دانند. به او خوش گمان باش و بدان که اگر دریغ کرد مال خود را دریغ کرده و گرچه ظالم باشد او را در (حفظ) مال خود سرزنشی نیست که «به راستی، آدمی بسی ظالم و ناسپاس است.»

47. وَأَمَّا حَقَّ مَنْ سَرَكَ اللهُ بِهِ وَ عَلَى يَدَيْهِ فَإِنْ كَانَ تَعَمَّدهَا لَكَ حَمَدَتُ اللهُ أَوْ لَا تَمَّ شَكَرْتَهُ عَلَى ذَلِكَ بِقَدْرِهِ فِي مَوْضِعِ الْجَزَاءِ وَ كَافَأْتَهُ عَلَى فَضْلِ الْإِبْتِدَاءِ وَ أَرَصَدْتَ لَهُ الْمُكَافَأَةَ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ تَعَمَّدهَا حَمَدَتُ اللهُ وَ شَكَرْتَهُ وَ عَلِمْتَ أَنَّهُ مِنْهُ تَوَحَّدَكَ بِهَا وَ أَحْبَبْتَ هَذَا إِذْ كَانَ سَبَبًا مِنْ أَسْبَابِ نِعَمِ اللهِ عَلَيْكَ وَ تَرَجُّوْا لَهُ بَعْدَ ذَلِكَ خَيْرًا فَإِنَّ أَسْبَابَ النِّعَمِ بَرَكَاتٌ حَيْثُ مَا كَانَتْ وَ إِنْ كَانَ لَمْ يَتَعَمَّدْ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

47. و اما حق کسی که خداوند به وسیله او و به دست او تو را شاد ساخته این است که اگر او خود قصد شادسازی تو را داشته نخست خدا را بستایی و سپس او را به اندازه‌ای که سزد سپاس داری و او را به سبب تقدم در آغاز کردن پاداش دهی و (یا) در مقام پاداش دادن به او باشی، و اگر قصد آن را نداشته (و ناخودآگاه شادت کرده) خدا را بستایی و سپاس داری و بدانی این از جانب خداست که تو را بویژه از آن شادمانی بهره‌مند داشته است و او را (هم) از آنجا که یکی از اسباب نعمتهای خدا بر تو شده دوست بداری و از آن پس خیرش را بخواهی زیرا اسباب نعمتها بر جا باشند و هر چند خود قصد نداشته باشند برکت هستند. و لا قوة الا بالله (و نیرویی نیست جز به خدا.)

48. وَأَمَّا حَقٌّ مَنْ سَاءَكَ الْقَضَاءُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ أَوْ فِعْلٍ فَإِنْ كَانَ تَعَمَّدَهَا كَانَ الْعَفْوُ أَوْلَىٰ بِكَ لِمَا فِيهِ لَهُ مِنَ الْقَمْعِ وَحُسْنِ الْأَدَبِ مَعَ كَثِيرِ أَمْثَالِهِ مِنَ الْخَلْقِ فَإِنَّ اللَّهَ يَقُولُ وَ لَمَنْ أَنْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ إِلَىٰ قَوْلِهِ لَمَنْ عَزَمَ الْأُمُورَ وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوْ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ هَذَا فِي الْعَمْدِ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ عَمْدًا لَمْ تَظْلِمُهُ بِتَعَمُّدٍ الْإِنْتِصَارِ مِنْهُ فَتَكُونُ قَدْ كَافَأْتَهُ فِي تَعَمُّدٍ عَلَىٰ حَطِّهِ وَرَفَعَتْ بِهِ وَرَدَدْتَهُ بِالطَّفِيفِ مَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

48. و اما حق آن کس که (دست) قضا به وسیله او، به گفتار یا کرداری، با تو بد کرده این است که اگر به عمد بوده بهتر آن باشد که از او درگذری تا (ریشه کدورت) کنده شود و با چنین مردمی به ادب (الهی) رفتار کرده باشی؛ زیرا خداوند می‌فرماید: **و لمن انتصر بعد ظلمه فأولئك ما عليهم من سبيل - الی قوله - لمن عزم الامور** و هر کس بعد از ستمی که دیده است، انتقام گیرد، اینانند که بر آنان ایرادی نیست... تا آنجا که فرماید - و هر کس که شکیبایی و گذشت پیشه کند؛ بیگمان این از کارهای سترگ است.» (شوری (۴۲): ۴۱ - ۴۳) و نیز خدای عزوجل فرماید: **و ان عاقبتهم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به و لن صبرتم لهو خیر للصابرين** و اگر خواستید کسی را مکافات کنید، نظیر آنچه مکافات دیده‌اید، مکافات دهید و اگر شکیبایی (و خویشتنداری (ورزید، بدانید که این شیوه برای شکیبایان بهتر است.» (نحل (۱۶) 126): این، در مورد عمد است و اگر به عمد نباشد به قصد انتقامگیری از او بر وی ستم مکن تا او را به عمد بر خطایی که کرده است کیفر داده باشی (بلکه) با او مهربانی کن تا به نرمترین صورتی که توانی به او پاسخ داده باشی. و لا قوة الا بالله (و نیرویی نیست جز به خدا).

49. وَأَمَّا حَقٌّ أَهْلِ مِلَّتِكَ عَامَّةً فَاِضْمَارُ السَّلَامَةِ وَ نَشْرُ جَنَاحِ الرَّحْمَةِ وَ الرَّفْقُ بِمُسِيئِهِمْ وَ تَأْلُفُهُمْ وَ اسْتِصْلَاحُهُمْ وَ شُكْرُ مُحْسِنِهِمْ إِلَىٰ نَفْسِهِ وَ إِلَيْكَ فَإِنَّ إِحْسَانَهُ إِلَىٰ نَفْسِهِ إِحْسَانُهُ إِلَيْكَ إِذَا كَفَّ عَنْكَ أَذَاهُ وَ كَفَاكَ مُؤْنَتَهُ وَ حَبَسَ عَنْكَ نَفْسَهُ فَعَمَّهُمْ جَمِيعًا بِدَعْوَتِكَ وَ أَنْصَرَهُمْ جَمِيعًا بِنُصْرَتِكَ وَ أَنْزَلْتَهُمْ أَنْزِلُهُمْ جَمِيعًا مِنْكَ مَنَازِلَهُمْ كَبِيرَهُمْ بِمَنْزِلَةِ الْوَالِدِ وَ صَغِيرَهُمْ بِمَنْزِلَةِ الْوَالِدِ وَ أَوْسَطَهُمْ بِمَنْزِلَةِ الْأَخِ فَمَنْ أَتَاكَ تَعَاهَدْتَهُ بِالطَّفِيفِ وَ رَحْمَةً وَ صِلَ أَخَاكَ بِمَا يَجِبُ لِلأَخِ عَلَىٰ أَخِيهِ

49. اما حق تمام همکیشان تو حسن نیت و مهربانی و مدارا با کجرفتارانشان و دل به دست آوردن و اصلاح آنهاست و سپاسگزاری از خوشرفتاران با خویش و با تو؛ زیرا خوبی کردن او با خویش چنان است که با تو هم خوبی کرده باشد چون از آزرده تو باز ایستاده و زحمتی به تو نداده و خود را از (زیان رساندن به) تو نگهداشته، پس همه را مشمول دعای خود ساز و با یآوری خود به همه مدد رسان و برای همه نسبت به خود مقامی منظور دار، سالخورده آنان را به جای پدر و خردسالشان را به جای فرزند و میانسالشان را به جای برادر خود گیر و هر کدام نزد آمدند با لطف و مهربانی از آنان دلجویی

کن و به کارشان برس. و با برادر (دینی) خود به همان حقوقی که برادر را بر برادرش واجب آمده در پیوند .

50. و اما حق ذمیان، حکم درباره آنان این است که آنچه خدا از آنان پذیرفته بپذیری و به آن ذمه و عهده که خدا برای آنها مقرر داشته وفا کنی و در آنچه از خود خواهند و آنچه بدان مجبورند بدانشان حواله کنی و در رفتاری که میان تو (و ایشان) می‌گذرد به حکم خدا عمل کنی و باید رعایت این (نکته) که آنها در پناه تو و ذمه خدا و پیماننداری او و پیمان پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هستند، میانه تو و ستم بر آنان حایل شود (و از ستم بر آنان بازت دارد)؛ زیرا به ما رسیده است که فرمود: «من ظلم معاهدا کنت خصمه؛ هر کس بر پیمان بسته‌ای ستم کند من طرف و دشمن او باشم» پس از خدا بپرهیز. و لا حول و لا قوة الا بالله (و جنبش و نیرویی نیست جز به خدا .)

این پنجاه حق است که تو را در برگرفته و به هیچ حال از حیطة شمول آنها بیرون نتوانی رفت و رعایت آنها بر تو واجب است، و لازم است که به پرداخت آنها عمل کنی و در این کار از خداوند، جل ثناؤه، کمک بخواهی. **و لا حول و لا قوة الا بالله و الحمد لله رب العالمین** و جنبش و نیرویی نیست جز به خداوند، و ستایش خاص پروردگار جهانیان است. (.)

50. وَ أَمَّا حَقَّ أَهْلِ الذِّمَّةِ فَالْحُكْمُ فِيهِمْ أَنْ تَقْبَلَ مِنْهُمْ مَا قَبِلَ اللَّهُ وَ تَقِي بِمَا جَعَلَ اللَّهُ لَهُمْ مِنْ ذِمَّتِهِ وَ عَهْدِهِ وَ تَكْلَهُمْ إِلَيْهِ فِيمَا طَلَبُوا مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أُجْبِرُوا عَلَيْهِ وَ تَحْكَمْ فِيهِمْ بِمَا حَكَمَ اللَّهُ بِهِ عَلَى نَفْسِكَ فِيمَا جَرَى بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ مِنْ مُعَامَلَةٍ وَ لِيَكُنْ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ ظَلْمِهِمْ مِنْ رِعَايَةِ ذِمَّةِ اللَّهِ وَ الْوَفَاءِ بِعَهْدِهِ وَ عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ص حَائِلٌ فَإِنَّهُ بَلَّغْنَا أَنَّهُ قَالَ مَنْ ظَلَمَ مُعَاهِدًا كُنْتُ حَصْمَهُ فَاتَّقِ اللَّهَ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

فَهَذِهِ خَمْسُونَ حَقًّا مُحِيطًا بِكَ لَا تَخْرُجُ مِنْهَا فِي حَالٍ مِنَ الْأَحْوَالِ يَجِبُ عَلَيْكَ رِعَايَتُهَا وَ الْعَمَلُ فِي تَأْدِيَّتِهَا وَ الْإِسْتِعَانَةُ بِاللَّهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ عَلَى ذَلِكَ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ- وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ